



یادداشت

دو مقاله ای که در ادامه می آید پژوهشی است منتشر نشده از شادروانان علامه محمد قزوینی (۱۲۵۶ - ۱۳۲۸) و استاد عباس اقبال آشتیانی (۱۲۷۵ - ۱۳۳۴) در معرفی مجموعه فرامین و منشآت رسمی باقی مانده از دیوان سلاطین گذشته ایران، که در قرن های پنجم تا هفتم قمری صادر و نسخه آن خوش بختانه از دستبرد حوادث روزگار در امان مانده است.

نسخه اصل این مجموعه نفیس و منحصر بفرد در کتابخانه موزه آسیایی انجمن علوم روسیه درلنین گراد نگاه داری می شود. علامه محمد قزوینی در سال ۱۳۱۰ش/ ۱۹۳۱م، از روی این نسخه، یک دوره عکس برداشت و سپس در پاریس از روی همان نسخه عکسی دو دوره دیگر، ولی به قطع کوچکتر، عکس برداشته و مجموع سه دوره را که سه مجلد باشد در ۱۹ خرداد ۱۳۱۵ش/ ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۶م، برای وزارت فرهنگ (وقت) به تهران فرستاد. اکنون هر سه مجلد این مجموعه عکسی در کتابخانه ملی به شماره های ۴۸، ۴۹ و ۵۰ موجود است.

بر این مجموعه عکسی، علامه قزوینی مقدمه ای مختصر و شادروان عباس اقبال آشتیانی مقدمه ای بسیار مبسوط نوشته اند. مقدمه نخست، در ابتدای هر سه نسخه الحاق و مقدمه دوم نیز تنها بر یکی از سه نسخه (شماره ۵۰) اضافه شده و مسوده آن (با حواشی مرحوم قزوینی) اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در میان جزوها و کتاب های ایشان محفوظ است.

توضیح بیشتر در باره این مجموعه و نیز تحقیقات انجام گرفته پیرامون آن در مقدمه متن مصحح، به زودی در دسترس پژوهش گران علاقه مند قرار خواهد گرفت. ان شاء الله.

مقدمه ای بر مجموعه

مراسلات رسمی دیوان سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اوایل عهد مغولان

به قلم:

محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی

به کوشش:

اکرم مسعودی* و نادر مطلبی کاشانی**

چکیده: مجموعه فرامین و منشآت لنین گراد بر دو قسم است: قسمت اول مشتمل است بر ۱۴۸ مراسله رسمی و دولتی از «احکام سلاطین ماضی» یعنی سلاطین سلجوقیه و خوارزمشاهیه که به قلم دبیران معروف آن عصر، مانند: منتجب الدین بدیع اتابک جوینی، رشید الدین وطواط، عبدالواسع جبلی و بعضی دیگر؛ و قسمت دوم عبارت است از: عمده مراسلات غیر رسمی و دوستانه بعضی از دبیران معروف اوایل عهد مغول از قبیل: شمس الدین محمد جوینی، علا الدین عظاملک جوینی و معین الدین سلیمان، ملقب به پروانه و غیرهم می باشد. این نسخه تاریخ کتابت ندارد ولی از قراین ظاهری معلوم می شود که کتابت آن از اوایل قرن هشتم هجری و کاتب آن محمد بن صدر الدین خوارزمی است. مجموع اوراق آن در ۲۱۶ ورق یا ۴۳۱ صفحه است.

کلیدواژه: نامه های سیاسی؛ فرمان ها و احکام؛ سلجوقیان؛ خوارزمشاهیان؛ مغولان.

* کارشناس ارشد نسخ خطی و کتابهای کمیاب؛ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
** سردبیر مجله «نامه بهارستان»؛ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 رتبه سز و لا ستر و قمر با نبر و السمانه مک سوایات من
 دیوان سلاطین ماضی انا را به بر اهدینم و طابیر و قدیم
 دیوان سلاطین سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
 من این است سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
 بنیاد باد و قاعده جهان دارت بر عمارت جهان
 فمور است جیان جز میدل و اضافی مهور نباشد و عدل
 و اضافی نهادند بواسطه ولایه کار دارن یک سویت و
 سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
 و جیهان را شامل شود و مدق است تا احکام سال
 اختلال و لا سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
 سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
 و سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
 اعلی الله در امانت و تربیت دیوان نباشد از نظم و
 عدوان که از حساب دیوان سز سز سز سز سز سز سز سز
 و اطاعت که از دیوان سز سز سز سز سز سز سز سز سز
 کتب ایمان از نواب جهان و حضان و اوق و قدیم
 و علم اضافی: سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
 عمارت ایام ایزدی که املا دان هر روز روز کارها
 بیرون سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز

■ لنین گراد، برگ ۱۰۱، مجموعه «منشآت و فرامین»، به خط محمد بن صدرالدین خوارزمی، قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری.

[مقدمه نخست، به قلم علامه محمد قزوینی]

نسخه‌ای که عکس آن در مقابل نظر است از مجموعه‌ای از منشآت رسمی عهد سجلقیان و خوارزمشاهیان و نیز مقدار قلیلی از منشآت اوایل عهد مغول و این مجموعه منقسم است به دو قسمت متمایز:

قسمت اول، که جامع این کتاب از آن به عنوان «احکام دیوان سلاطین ماضی» تعبیر کرده (ورق ۱۴۵b-۱a) عبارت است از ۱۴۸ مراسله از مراسلات رسمی دولتی از قبیل فرامین و منشئیر و تقالید و احکام یا مراسلات دیگری که مابین بعضی از سلاطین سلجوقیه و خوارزمیه (و عمده سلطان سنجر و اتسز خوارزمشاه) و بعضی دیگر از ملوک و خلفا و امرا و ولایه آن عهد مبادله شده است، و اغلب این مراسلات از انشاء بعضی از دبیران معروف آن عصر مانند منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی، منشی مشهور سلطان

سنجر و مؤلف عتبه الکتابه^۱، ورشیدالدین و طوطا، منشی اتسز خوارزمشاه و عبدالواسع جلی و غیرهم می‌باشد و بعضی دیگر نام منشی آنها معلوم نیست، و فهرست کامل این ۱۴۸ مراسله را دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی در دیباچه مطول نفیسی که به خواهش این ضعیف بر این مجموعه علاوه نموده‌اند و بلافاصله بعد از این مقدمه مختصر نگارنده مثبت است بدست داده‌اند. برحسب تقدیر ایشان قریب هفتاد مراسله از جمله این ۱۴۸ مراسله به قلم رشید و طوطا است و مابقی به قلم سایر دبیران معروف آن عهد از قبیل منتجب‌الدین بدیع مذکور و غیره که تفصیل اسامی ایشان و اجمالی از شرح احوال ایشان در دیباچه مزبوره آقای اقبال مشروحاً توضیح شده است.

قسمت دوم، از این مجموعه که جامع کتاب از آن به عنوان «المکاتبات و المراسلات» تعبیر نموده (ورق ۱۴۶b - ۲۱۰b) عبارت است عمده از مراسلات غیر رسمی و دوستانه بعضی از دبیران معروف اوایل عهد مغول از قبیل شمس‌الدین محمد جوینی، صاحب دیوان وزیر هولاکو و اباقا، متوفی در سنه ۶۸۳، و برادر و علاء‌الدین عظاملک جوینی، مؤلف جهانگشای جوینی، متوفی در سنه ۶۸۱، و معین‌الدین سلیمان، ملقب به پروانه، وزیر معروف سلاجقه روم، متوفی در سنه ۶۷۶ و غیرهم، و چون قسمت غالب این مراسلات دوستانه و شخصی است و علیهذا مانند قسمت اول مشتمل بر معلومات تاریخی بسیار مهم آن عهد نیست و نیز در بسیاری از موارد نه نام نگارنده و نه نام مخاطب آنها هیچ کدام معلوم نه، لهذا به این ملاحظات آقای اقبال ضرورتی در ترتیب فهرست خاصی برای این قسمت از مجموعه ندیده‌اند، ولی البته با دقت بیشتر و صرف وقت زیادتر می‌توان فهرستی برای این قسمت نیز ترتیب داد، و مابقی اوراق کتاب یعنی اوراق ۲۱۱a - ۲۱۶b (که این ورق اخیر آخرین ورق کتاب است) عبارت است عمده از عدده اییات متفرقه بدون نظم و ترتیب که جامع کتاب به قصد استفاده منشئان در یک جا جمع کرده است و از آن جمله سه صفحه اخیر کتاب که حاوی بعضی یادداشت‌های دیگر غیر اییات مزبور نیز می‌باشد، گویا به خط کاتب اصلی نسخه نیست.

۱ تمامی زیر نویس‌ها به قلم شادروان عباس اقبال است، مگر مواردی که مشخص شده است.

۱. رجوع شود به نسخه عکسی این کتاب یعنی عتبه الکتابه در کتابخانه عمومی وزارت معارف و به دیباچه‌ای که راقم این سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی بر آن علاوه نموده است.

حاضر نموده و عناوین جمیع محتویات قسمت اول آن را نیز به دست داده است.^۶

نسخه حاضر^۷ در دو سه سال قبل به خرج وزارت معارف و به اهتمام این ضعیف با اشکالات زیاد و انتظار یک سال تمام و بالاخره در نتیجه اقدامات متوالی سفارت دولت علیه در مسکو عکس آن از روی نسخه مذکوره موزه آسیایی لنین گراد برداشته شد، آن هم یک دوره فقط نه سه دوره چنانکه وزارت معارف برای عموم نسخ عکسی دستور داده بود، و لهذا برای جبران این نقص پس از حاضر شدن عکس لنین گراد (که به قطع بزرگتر و به خط سفید روی زمینه سیاه است) دو دوره دیگر از روی همان عکس لنین گراد مجدداً در پاریس عکس برداشتیم و این دو دوره عکس ثانوی به ملاحظه صرفه، اندکی از عکس اصلی لنین گراد طولاً و عرضاً کوچک تر است ولی در عوض چون از روی عکس «هنفی» عکس برداشته شده خطوط سیاه و زمینه سفید بیرون آمده و در نتیجه به مراتب خواناتر و واضح تر از عکس اصلی لنین گراد شده است. پس از آنکه عکس های نسخه به کلی حاضر و آماده شد خواستم تا برای تعرفه کتاب به خوانندگان - چنانکه در سایر عکس های نسخ که به اهتمام این ضعیف برای کتابخانه معارف برداشته شده همین کار را کرده بودم - مقدمه مختصری نیز بر آن علاوه نمایم. برای این مقصد البته تتبع کامل جمیع نسخه به دقت تمام لازم بود و وقت کافی برای این کار نمی یافتم تا بالاخره از دوست فاضل محقق خود آقای عباس اقباس آشتیانی به مناسبت اینکه ایشان در دیباچه طبع جدید حدائق السحر رشید و طواط - که در سنه ۱۳۰۸ شمسی به اهتمام خود ایشان به عمل آمده - تحقیقات نفیسی در خصوص محتویات همین نسخه حاضر از روی فهرست سابق الذکر بارن رزن نموده و بعضی اشتباهات بارن مذکور را تصحیح کرده بودند و علیهذا

نسخه حاضره تاریخ کتابت ندارد ولی از قراین خط و املا و کاغذ و ظهور جمیع آثار قدم بر وجنات نسخه و از اینکه نام هیچ یک از دبیران و منشیان و شعراء بعد از اواخر قرن هفتم ولو به عنوان یادداشت الحاقی در آن مذکور نیست ظاهراً شکی نباشد که تاریخ کتابت آن از اوایل قرن هشتم هجری یعنی از حدود سنه ۷۰۰ یا اندکی پیش و پس چندان مؤخر نیست و به عبارته آخری ظاهراً اندکی بعد از عهد همان شمس الدین جوینی صاحب دیوان و عظاملک جوینی و معین الدین پروانه و امثالهم که بعضی از منشآت ایشان در این مجموعه مندرج است باید استنساخ شده باشد. نام کاتب نسخه محمد بن صدرالدین خوارزمی است و عین عبارت ناسخ در آخر ورق ۲۱۰b به خط تعلیق از قرار ذیل است:

«أسودت^۲ هذه الاوراق بلعاب افاعی القلم^۳ کتابت^۴ دیوان المراسلات من کلام البلغاء علی یدی الداعی محمد ابن صدر الدین خوارزمی موطناً و مولداً».

تمام اوراق نسخه عبارت است از ۲۱۶ ورق یا ۴۳۱ صفحه به قطع وزیری بزرگ^{۱/۴} ۲۴ سانتی متر در ۱۷ سانتی متر که در عکس اصلی سیاه و سفید، قریب دو سه سانتی متر طولاً و عرضاً و در عکس ثانوی سفید و سیاه باز قدری بیشتر تصغیر شده است، و هر صفحه دارای ۱۹ سطر است و خط نسخه خط نسخ نسبتاً خوش قرن هفتم و هشتم است ولی خالی از اغلاط و تصحیفات نیست.

این نسخه که ظاهراً منحصر بفرد است فعلاً از جمله نسخ کتابخانه موزه آسیایی لنین گراد از بلاد جماهیر شوروی روسیه است ولی سابق این نسخه با عده کثیری از نسخ فارسی و عربی دیگر همه متعلق بوده به مؤسسه السنه شرقیه وزارت خارجه در پترزبورگ و بارن ویکتور رزن مستشرق روسی معروف در فهرستی که برای نسخ فارسی مؤسسه مزبور ترتیب داده^۵ و در سنه ۱۸۸۶م. در پترزبورگ به طبع رسیده وصف مشیع مبسوطی از نسخه

۲. تسودت (۹)

۳. کذا فی الاصل، و گویا صواب «قلم» باشد بدون ال.

۴. کذا صریحاً فی الاصل، و رزن در فهرست ص ۱۵۸، این کلمه را «کتاب» خوانده.

۵. نام و عنوان فهرست مزبور از قرار ذیل است:

Les manuscrits arabes de l'Institut des Langues Orientales, deoris par le Baron Victor Rosen, st. Ptersbourg, 1886.

۶. رجوع شود به ص ۱۴۶ - ۱۵۹ از فهرست مزبور، نمره ۲۶ از نمرات ترتیب ذکری.

۷. نمره این نسخه ما نحن فیه در کتابخانه مؤسسه مزبوره یعنی مؤسسه السنه شرقیه وزارت خارجه پترزبورگ نمره ۲۸۲ بوده ولی چون این نسخه با سایر نسخ مؤسسه مذکوره از جنسی به این طرف چنانکه سابق نیز اشاره بدان نمودیم همه به موزه آسیایی آکادمی علوم لنین گراد انتقال یافته راقم سطور فعلاً نمی داند که آیا نمرات نسخ را در کتابخانه جدید تغییر داده اند یا همچنان به حال خود باقی گذارده اند. در صورت ثانی نمره این نسخه کما فی السابق باز همان ۲۸۲ خواهد بود ولی در صورت اول لابد نمره دیگر خواهد داشت که فعلاً تعیین آن برای من میسر نیست.



از کم و کیف این نسخه و مندرجات آن کاملاً مستحضر و مسبق بودند خواهش نمودم که اکنون که عکس خود نسخه خوش بختانه به دست آمده چه خوب می بود اگر ایشان اصل خود نسخه را نیز به دقت مطالعه نموده خلاصه تحقیقات سابق را نتیجه مطالعات لاحق توأم با به صورت مقدمه برای استفاده عموم قراء در صدر این نسخه ملحق سازند، به علاوه فهرست کاملی از جمیع مراسلات رسمی و مناشیر و احکام و تقالید و فرامین مندرجه در این کتاب.

ایشان نیز به شیوه مرضیه خود در سرعت اجابت هر چیز که راجع به خدمت علم و ادب باشد بدون تأمل قبول این زحمت را فرموده این مقدمه نفیس فاضلانه مبسوط را در ۶۰ صفحه بزرگ که بلافاصله بعد از این مقدمه مختصر نگارنده به نظر خوانندگان خواهد رسید ترتیب داده به اول نسخه عکس اصلی لنین گراد علاوه نمودند و این ضعیف را رهین تشکر امتنان و سپاس گزار افضال و احسان خود فرمودند - کثر الله فی الفضلاء امثاله و بلغه آمله و اصلح احواله..

و مخفی نماناد که به واسطه طول مقدمه فاضل معزى الیه و ضیق مجال ایشان و نیز ضیق مجال خود راقم این سطور از استنساخ دو نسخه دیگر از آن برای دو دوره عکس ثانوی نسخه حاضره (یعنی دو دوره عکسی که از حیث قطع کوچکتر از عکس حاضر است) مقدمه آقای اقبال فقط در اول نسخه حاضره که عکس اصلی لنین گراد است الحاق شد و از الحاق آن به اول دو دوره عکس دیگر عجله صرف نظر گردید ولی جبران این نقص بعدها در خود طهران در نهایت سهولت است.

تمام شد مقدمه مختصر این ضعیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی - وفقه الله لما یحب و یرضاه و جعل آخرته خیراً من اولاه - در روز یکشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۱۵ هجری شمسی، مطابق ۱۹ محرم ۱۳۵۵ هجری قمری مطابق ۱۱ آوریل ۱۹۳۶.

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

تم تم تم

مقدمه [دوم، به قلم عباس اقباس آشتیانی]
مجموعه مکاتبات و مراسلات حاضر عکسی است که به دستور و خرج وزارت معارف ایران و به دستگیری حضرت علامه استاد آقای میرزا محمد خان قزوینی تهیه شده است و اصل آن که علی الظاهر منحصر بفرد است از کتب موزه آسیایی انجمن علوم شهر لنین گراد از اتحاد جماهیر شوروی است و آن قبل از انقلاب اخیر روسیه در جزء بسیاری دیگر از نسخ خطی شرقی که حالیه جمعاً به موزه آسیایی مزبور انتقال یافته ملک کتابخانه مؤسسه السنة شرقیه وزارت امور خارجه روسیه در سن پترزبورگ بوده است.

این نسخه اصل را بارون ویکتور رزن (Le Baron Victor Rosen) در جلد سوم از فهرست نسخ خطی مدرسه السنة شرقیه وزارت امور خارجه روسیه یعنی در جلدی که مخصوص نسخ خطی فارسی است به تفصیل وصف کرده و عنوان جمیع مراسلات و مکاتبات آن مجموعه را با عین مکتوب اول آن که به قلم منتجب الدین علی بن احمد کاتب جوینی، معروف به اتابک بدیع، مؤلف مجموعه عتبه الکتابه است در ۲۵ صفحه از فهرست خود بدست داده است.^۸

مجموعه مکاتبات و مراسلات لنین گراد، یعنی نسخه حاضر اسم و عنوان مخصوص ندارد و جمیع رسائل آن هم به انشاء و به قلم یک نویسنده نیست بلکه مجموعه ایست که آن را کسی به میل خود از میان منشآت رسمی دیوان بعضی از سلاطین ماضی، مخصوصاً سلطان سنجر و پادشاهان رومی و قریب العهد با او از قبیل اتسز خوارزمشاه و پسرش ایل ارسلان و تاج الدین نصر بن خلف سیستانی، ملک نیمروز و ملوک غزنویه آن عهد و غیرهم و از میان منشآت و مکاتبات خصوصی چند تن از منشیان قویم از قبیل اتابک بدیع جوینی سابق الذکر و خواجه رشید الدین وطواط و فرید الدین عبدالواسع جبلی و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی و برادرش علاء الدین عظاملک انتخاب و اختیار کرده است.

این مجموعه شامل دو قسمت است:

یک قسمت مراسلات رسمی دیوان سلاطین ماضی و قسمت دیگر مکاتبات و مراسلات خصوصی. در پشت قسمت اول، جامع یا ناسخ مجموعه آن را

۸ نمره این نسخه در فهرست بارون رزن ۲۶ است.



عطاالملک جوینی و برادرش خواجه شمس الدین صاحب دیوان که در دیوان سلطان ابوالحارث معزالدین سنجر بن ملک‌شاه سلجوقی (سلطنتش از ۵۱۱ - ۵۵۲) سمت ریاست دیوان انشاء و ترسّل داشته و هموست که در پیش سنجر در موقعی که این سلطان (در حدود سال ۵۴۲) بر خواجه رشیدالدین وطواط، وزیر رسائل اتسز خوارزمشاه متغیر شده و به هفت پاره کردن وطواط حکم داده بود از وطواط شفاعت کرده و دل سنجر را نسبت به آن منشی بر سر رحمت آورده است.

این مجموعه یعنی عتبه الکتبه را که شامل مکاتیب و مراسلات رسمی و امثله و مناشیر صادره از دیوان سلطان سنجر است چنانکه از دیباچه آن برمی آید مؤلف آن یعنی اتابک بدیع جوینی ابتدا در ایام وزارت ابوالفتح ناصرالدین طاهر بن فخرالملک بن خواجه نظام الملک (وزارتش از جمادی الاولی ۵۲۸ تا ذی الحجه ۵۴۸) جمع آورده، سپس بعد از وفات این وزیر و مرگ سلطان سنجر (در ۵۵۲) بعضی مکاتیب دیگر را هم که راجع به وقایع بعد از این تاریخ اخیر و مربوط به حوادث ایام استیلای خاقان رکن الدین محمود خان بن محمد خان، خواهرزاده سنجر است بر خراسان بعد از مرگ سلطان در آن گنجانده. چون جمع آوری عتبه الکتبه بار اول مدتی بعد از سال ۵۲۴ که از آن مؤلف در دیباچه مانند یکی از ستوات گذشته سخن میراند و به هر حال بعد از سال ۵۲۸ ابتدای وزارت خواجه ابوالفتح ناصرالدین طاهر صورت گرفته و مؤلف لااقل تا سال استیلای خاقان رکن الدین محمود بر خراسان یعنی تا سال ۵۵۲ حیات داشته. پس مجموعه عتبه الکتبه برای تحقیق تاریخ ایران شرقی و حوادث مربوط به سلطنت سلطان سنجر مابین سنوات ۵۲۸ و ۵۴۸ و بسیاری مسائل فرعیه دیگر از منابع ذی قیمت است.

از مجموعه عتبه الکتبه یک نسخه منحصر بفرد در "دارالکتب المصریه" در شهر قاهره است و استاد علامه معظم آقای قزوینی از روی آن به دستور و خرج وزارت معارف ایران عکسی برداشته و مقدمه نفیسی در معرفی آن کتاب و مؤلف آن بر ابتدای نسخه عکسی الحاق کرده‌اند و این مقدمه را نگارنده در جزء جلد دوم از مقالات ایشان در طهران به طبع رسانده‌ام. برای مزید اطلاع در باب عتبه الکتبه و ترجمه حال مؤلف آن رجوع شود به آن مقدمه (ص ۱۵۶ - ۱۶۶) از جلد دوم از مقالات آقای قزوینی تهران ۱۳۱۲ شمسی.

«احکام دیوان سلاطین ماضی» خوانده و در ابتدای قسمت دوم عنوان این قسمت را «المکاتبات و المراسلات» ثبت کرده است.

قسمت دوم، در حقیقت شامل هیچ قسم فرمان یا منشور یا حکم دیوانی نیست بلکه مکاتبات و مراسلاتی است از یک عده از منشیان خطاب به کسان یا دوستان خود، در صورتی که قسمت اول به استثنای چند مراسله دوستانه، جمیعاً احکام و مناشیر دولتی است در تفویض مشاغل دیوانی از قبیل استیفا و قضا و تدریس و وزارت و خطابت و شجنگی و نقابت و ریاست و یا مراسلاتی است از دیوان پادشاهان به عمال زیر دست یا به پادشاهان دیگر و این قسمت از این مجموعه یعنی قسمتی که در این نسخه «احکام دیوان سلاطین ماضی» خوانده شده از نفایس آثار قدیمه به شمار می رود چه گذشته از اهمیت خاص آن، از لحاظ انشاء و نثر فارسی و جلالت مقام منشیان آن از قبیل منتجب الدین بدیع جوینی و خواجه رشیدالدین وطواط، این مجموعه را می توان یکی از مهم ترین منابع جهت تحقیق تاریخ ایران در آن عصر و زمان محسوب داشت. چه آن، چنانکه اشاره کردیم شامل یک عده از مراسلات و مناشیر و احکام رسمی دیوانی سلاطین آن ایام است که برای شناختن کیفیت مؤسسات کشوری و لشکری آن ادوار و حل بسیاری از رموز تاریخی که فهم آنها از روی منابع تاریخی موجود به سهولت میسر نیست در نهایت درجه اهمیت و اعتبار است.

این مجموعه از احکام دیوانی و مراسلات و مکاتبات که خوش بختانه از دست تپاول حوادث مصون مانده و پس از چندین قرن امروز در دسترس عموم جویندگان حقایق تاریخی و طالبان انشاء سلیس فارسی نهاده می شود یکی از چهار مجموعه منشآت است که از منشیان ایرانی قبل از استیلای قوم تاتار بر ممالک اسلامی برای ما بجا مانده و مطالعه آنها از همان لحاظی که مذکور افتاد به تحقیق مسائل مربوط به تاریخ ایران، مقارن پیش آمد آن واقعه هایل کمک بسیار بزرگ می کند. سه مجموعه دیگر به ترتیب تاریخ به قرار ذیل است:

۱) عتبه الکتبه

یعنی مجموعه رسائل منتجب الدین علی بن احمد کاتب جوینی، معروف به اتابک بدیع، خال جد علاء الدین

۲) مجموعه رسائل عربی رشیدالدین وطواط
مجموعه دوم^۹ از چهار مجموعه منشآت ایرانی قبل از عهد مغول که نسخه آنها بدست ما رسیده رسائل عربی خواجه رشیدالدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل عمری بلخی معروف به وطواط، وزیر رسائل و رئیس دیوان انشاء علاءالدین اتسز خوارزمشاه (۵۲۲-۵۵۱) و پسرش تاج‌الدین ایل ارسلان (۵۵۱-۵۶۸) است که از معاصرین اتابک بدیع جوینی، مؤلف عتبه‌الکتابه بوده و در عهد تکش (۵۶۸-۵۹۶) جانشین ایل ارسلان به سال ۵۷۳ وفات یافته است.

خواجه رشیدالدین وطواط که در نظم و نثر دو زبان عربی و فارسی از مشاهیر عهد خود و از اساتید مسلم به شمار می‌رفته قریب نیم قرن در دیوان پادشاهان خوارزم سمت ریاست دیوان رسائل و انشاء در عهده او بوده و غالب مکاتیب این سلاطین با امرا و سلاطین اطراف و خلفا به قلم او صادر می‌شده و چون او در هنر انشاء نثر عربی و فارسی هر دو کمال استادی داشته و خوارزمشاهیان بداشتن چنین منشی قادری در دستگاه خود مباحث می‌کردند. در مکاتیب با خلفا و پادشاهان اطراف و علما و فضلاء عصر گاهی از قلم عربی و زمانی از هنر انشاء فارسی او استفاده می‌نمودند.

بدبختانه تاکنون از مراسلات فارسی وطواط، نسخه تمامی به دست نیامده و آنچه از آن باقیست در همین مجموعه حاضر است که بعد به آن اشاره خواهم کرد. لیکن مجموعه رسائل عربی او در دست است و آن به سال ۱۳۱۵ هجری قمری در دو جزء (در ۹۳ + ۸۶ صفحه) در مصر به طبع رسیده و از روی آن بسیاری مطالب مهم راجع به تاریخ پادشاهان خوارزم و مناسبات ایشان با سلطان سنجر و پادشاهان دیگر معاصر با ایشان استنباط می‌شود که در نهایت اهمیت است.

۳) التوسل الی التوسل

مجموعه سوم^{۱۰} التوسل الی التوسل، یعنی مجموعه منشآت بهاء‌الدین محمد ابن مؤید بغدادی منشی علاء‌الدین تکش بن ایل ارسلان بن اتسز خوارزمشاه

(۵۶۸-۵۹۶) است که در اواخر ایام حیات رشید وطواط با او معاصر بوده و او منشی همان خوارزمشاهیان است که رشید در سال ششم خوارزمشاهی او فوت کرده و در اوایل جلوس او، اواخر خوارزمشاهی پدرش ایل ارسلان بواسطه کبر سن از خدمت استعفا خواسته بوده است^{۱۱}، بنابراین بهاء‌الدین محمد بغدادی بلافاصله یا اندکی بعد از کناره‌جویی وطواط در دیوان خوارزمشاهیان به سمت ریاست دیوان انشاء رسیده و به همین نظر مجموعه مراسلات او یعنی التوسل الی التوسل را می‌توان تا حدی دنباله و ذیل مجموعه رسائل عربی و فارسی وطواط دانست.

از این مجموعه التوسل الی التوسل هم - علامه استاد آقای قزوینی دو عکس، یکی از روی نسخه کتابخانه لیدن از بلاد هلند [و] دیگری از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس^{۱۲} به خرج و دستور وزارت معارف ایران برداشته و مقدمه مختصری بر آن الحاق کرده‌اند که آن نیز در جلد دوم از مقالات ایشان (۱۹۴-۱۹۵) طبع شده. رجوع شود به آن مقدمه به منابعی که در آنجا برای ترجمه حال بهاء‌الدین محمد بغدادی به دست داده شده.

۴) مجموعه منشآت لنین گراد

مجموعه حاضر چنانکه بارون رزن در فهرست مذکور خود آورده است مرکب است از دویست و شانزده ورق، هر ورقی نوزده سطر نه سانتی متر و نیم، قطع اصل نسخه ۲۴ سانتی متر و نیم طول است در هفده سانتی متر عرض. قسمت اول مجموعه، یعنی قسمتی که در نسخه حاضر «احکام دیوان سلاطین ماضی» خوانده شده شامل ۱۴۸ مکتوب بزرگ و کوچک است که از ابتدای نسخه شروع و به ورق ۱۴۵b ختم می‌شود. ورق ۱۴۶a در اصل نسخه سفید است.

قسمت دوم از ورق ۱۴۶b شروع می‌گردد و چنانکه متعرض شدیم عنوان آن را جامع مجموعه «المکاتبات و المراسلات» قرار داده است. این قسمت دوم از مجموعه حاضر بر خلاف قسمت اول مرکب از یک عده مراسلات و مکاتیب دوستانه و شخصی است که هیچ کدام از آنها

۹] در متن به اشتباه سوم آمده است.

۱۰] در متن به اشتباه چهارم آمده است.

۱۱] رجوع کنید به مجموعه رسائل عربی رشید وطواط (ج ۲ ص ۲۸)، و مقدمه حدائق السحر طبع نگارنده این سطور.

۱۲] نمره نسخه خطی کتابخانه لیدن ۵۸۶، و نسخه کتابخانه ملی پاریس (سفید مانده) است.

بطوری که نمی‌توان دانست که چقدر از مراسله اول افتاده و مراسله دوم از کیست و خطاب به که، گاهی هم عنوان مراسله ابداً ربطی به مضمون آن ندارد. به همین دلیل نمی‌شود حکم کرد که اولاً ترتیب و مقدار نسخه ابتدایی که به دست جامع این مجموعه فراهم آمده بود چه بوده، ثانیاً هر مراسله به قلم کدام یک از منشیان عهد سنجری یا خوارزمشاهی یا غزنوی است، مگر در مواردی که مصرح است یا به قرائن بتوان منشی مراسله را حدس زد.

بحث در هر یک از مراسلات این مجموعه و تحقیق در مضمون و موضوع یک یک آنها کاری بالنسبه مشکل و مستلزم فرصت بیشتر است. به همین علت ما در اینجا فقط به ذکر عنوان یک یک این مراسلات و مختصر بحثی در خصوص اهم آنها و چند تن از منشیانی که مراسلاتی به قلم ایشان در این مجموعه است اکتفا می‌کنیم و ابتدا به ذکر مراسلات قسمت اول می‌پردازیم.

مربوط به دوره‌های قبل از مغول مثلاً عهد سلطان سنجر و خوارزمشاهیان نیست، بلکه همه از دوره حکومت ایلخانان مغول است بر ایران و چنانکه خواهیم گفت جزء اعظم آنها هم به قلم خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان و اولادش علاء‌الدین عظاملک است.

بدبختانه کسی که این مجموعه به دست او از میان منشآت منشیان قدیم اختیار شده، و یا ناسخ این نسخه حاضر در اکثر موارد در صدر هر مکتوب تصریح نکرده‌اند که منشی مراسله کیست و در مواردی هم که تصریح شده در دنبال آنها مکاتیب دیگری را آورده‌اند که در بادی نظر چنان گمان می‌رود که آنها هم به قلم همان منشی است که سابقاً به اسم او تصریح شده، در صورتی که قرائن خارجی می‌فهماند که چنین نیست. گذشته از این در چند مورد ناسخ، نسخه حاضر را مغشوشاً استنساخ کرده و آخر بعضی از مراسلات را به آخر بعضی دیگر ملحق ساخته

فهرست مراسلات قسمت اول از این مجموعه

یعنی قسمتی که در این نسخه « احکام دیوان سلاطین ماضی » خوانده شده

(از ورق ۱ تا ورق ۱۲۵ب)

- | | |
|--------|---|
| f. 1b | ۱. من دیوان سلطان اعظم سنجر بن ملک‌شاه، من انشاء منتجب‌الدین بدیع‌الکاتب. |
| f. 3a | ۲. ایضاً من انشائه، منشور دیوان وزارت انشاء. |
| f. 4b | ۳. و من انشائه بسبب تدریس مدرسه نظامیه نیشابور. |
| f. 6b | ۴. و من انشائه فی قضای نوقان طوس. |
| f. 7b | ۵. و من انشائه فی خطابه مرو. |
| f. 9b | ۶. و من انشائه به سبب دیوان استیفاء مرو. |
| f. 10b | ۷. و من انشائه (خطاب به رئیس دیوان اشراف جرجان). |
| f. 11a | ۸. و من انشائه فی الاستیفاء. |
| f. 11b | ۹. مثال شحنگی سالاران ترکمان. |
| f. 17a | ۱۰. المثال العالی در ولایت فراه به ملک نیم‌روز فرمودن. |
| f. 18a | ۱۱. المثال العالی الی قالی (؟) به تاریخ رمضان سال ۵۵۷. |
| f. 22a | ۱۲. منشور استیفاء ممالک محروسه، مورخه سال ۵۶۳. |
| f. 22b | ۱۳. منشور قضاء اسقراین من انشاء مخلص‌الدین ابوالفضل المنشی - رحمه الله -. |
| f. 23b | ۱۴. المثالی العالی (جواب فریادنامه اسرای روم در تهدید امپراطور روم شرقی). |
| f. 24b | ۱۵. و من انشائه به سبب تولیت اوقاف جرجان. |
| f. 26a | ۱۶. و من انشائه لقضاء العسکر. |
| f. 27a | ۱۷. این نامه به اجل عالم ابوغانم البسطامی نویسد. |
| f. 27b | ۱۸. به یکی از کتبه خراسان نویسد. |



- f. 28a ۱۹. این نامه به امام اجل عالم محترم بهاء‌الدین ابومحمد خرقی نویسد.
- f. 28b ۲۰. این نامه به خواجه امام اجل شهاب‌الدین ادیب صابر نویسد.
- f. 29b ۲۱. و من اتشائه دیوان ابوالمظفر طغرل شاه بن محمد.
- f. 30a ۲۲. مثال طغرای دیوان محیی‌الدین و الدین ابوالمظفر طغرل شاه.
- f. 31a ۲۳. منشور الوزارة به رسم الصحاح مجدالدین نصر، من انشاء شرف‌الدین سنة ۵۴۴.
- f. 31b ۲۴. من السلطان المعظم العادل الی غیاث‌الدین و الدین.
- f. 33a ۲۵. من حضرة السلطان الی الملك المؤید تاج‌الدین ملک نیم‌روز.
- f. 34b ۲۶. المثال العالی السلطان الأعظمی.
- f. 35b ۲۷. این نامه به ملک تاج‌الدین نیم‌روز نویسد.
- f. 36b ۲۸. این نامه هم به ملک نیم‌روز نویسد.
- f. 37b ۲۹. المثال العالی الی قوام‌الدین.
- f. 39a ۳۰. المثال العالی (منشور نقابت و ریاست).
- f. 39b ۳۱. المثال العالی (منشور شحتگی).
- f. 40a ۳۲. المثال العالی السلطانی.
- f. 40b ۳۳. المثال العالی السلطانی.
- f. 41b ۳۴. جواب من انشاء نصیر‌الدین.
- f. 42b ۳۵. المثال العالی (منشور وکیل دری).
- f. 43b ۳۶. این نامه به مجلس مهذب‌الدین تاج نویسد.
- f. 44b ۳۷. هم بدو نویسد از خوارزمشاه.
- f. 45b ۳۸. این نامه خداوند ملک اعظم خوارزمشاه ماضی نویسد به سلطان شهید سنجر بن ملک‌شاه در تهنیت بیرون آمدن از میان غز.
- f. 46b ۳۹. این نامه هم درین معنی نویسد به سلطان شهید.
- f. 47b ۴۰. این نامه هم درین معنی نویسد به سلطان شهید.
- f. 48a ۴۱. این نامه به امیر اسپهسالار عماد‌الدین احمد بن جلال‌الدین قماج نویسد.
- f. 49a ۴۲. این نامه خوارزمشاه سعید - رحمه‌الله - نویسد به مجلس عالی خاقان معظم حضرت جلال‌الدین و الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن بغراخان در تهنیت آنک او را شاه [ظ = سپاه] خراسان به پادشاهی به نشانند بعد از وفات سلطان.
- f. 50a ۴۳. این نامه هم بدو نویسد در تهنیت به ملک و تعزیت به وفات والده او خاتون ملکه مهد عراق - برود الله مضجعها و سقی روضتها..
- f. 50a ۴۴. این نامه به ملک نیم‌روز تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف السنجری نویسد در استدعای او به معاونت سلطان اعظم - خلد الله ملکه..
- f. 52a ۴۵. این نامه هم بدو نویسد درین معنی که نوشته آمد.
- f. 53a ۴۶. این نامه به سپهبد اسپهبدان مازندران ابوالفتح رستم بن علی بن شهریار نویسد.
- f. 53b ۴۷. این نامه هم به ملک الجبال علاء‌الدین ملک المشرق ابوعلی‌الحسین بن ابی علی نویسد.
- f. 54b ۴۸. این نامه هم بدو نویسد درین معنی.
- f. 55a ۴۹. این نامه به مجلس محروس امیر اسفهسالار اجل کبیر ناصر‌الدین ابوشجاع طوطی بن اسحاق [بن ابی‌الخضر نویسد.
- f. 57a ۵۰. این نامه در تقلید ولایت نویسد.
- f. 57b ۵۱. این نامه در تجدید عهد قضا نویسد.
- f. 58b ۵۲. این نامه در تقلید خطابت نویسد.

- f. 60a ۵۳. این نامه در تفویض و تقلید اوقاف و تدریس نویسد.
- f. 61a ۵۴. این نامه در تقلید استیفا نویسد.
- f. 62a ۵۵. این نامه به یکی از عمال ولایت در ترتیب امور ولایت و تهذیب احوال رعیت.
- f. 62b ۵۶. این نامه به برادر خویش نجیب‌الدین عمر نویسد.
- f. 62b ۵۷. این نامه به اجل محترم مکرم منعم منتجب‌الدین بدیع اتابک - ادام الله فضله - نویسد.
- f. 64a ۵۸. این نامه بر سبیل مطایبه نویسد به اصحاب یکی از دبیران.
- f. 64b ۵۹. این رقعہ در حق علوی نویسد.
- f. 65a ۶۰. رقعہ دیگر بوجه سلام به دوستی نویسد.
- f. 65a ۶۱. رقعہ دیگری در استدعای یکی از بزرگان نویسد.
- f. 65a ۶۲. این نامه به خواجه امام اجل برهان‌الدین تاج الاسلام و المسلمین ابوالمحمّد محمود بن الصدر الشہید احمد بن عبدالعزیز کوفی نویسد.
- f. 66a ۶۳. این نامه به خواجه امام خطیب رکن‌الدین ابو فرید اسفرنگی نویسد.
- f. 67a ۶۴. نسخه کتاب کبیر الامام خالد المالکی الی الاجل موفق‌الدین احمد بن علی اللیثی.
- f. 69b ۶۵. این قصیده در مدح خداوند خوارزمشاه بهاء‌الدین - اعزالله نصره و اعلی قدره - نظم کرده‌ام و جمله مرصع است و غالب ظن آن است که هیچ‌کس پیش از من این چنین دری ترصیع [ظ = مرصع] نسفته است.
- f. 70a ۶۶. این قصیده هم مرصع است و هم موشح چون آن کلمات را که به سرخی نوشته آمده است افکنده شود دوبیتی بیرون آید با قطعه سه بیت یا دوبیتی یا قطعه سه بیت (?).
- f. 70b ۶۷. این قصیده هم مرصع است هم موشح در مدح خوارزمشاه اتسز بن محمد گفته‌ام.
- f. 71b ۶۸. این رسالت به پارسی از اول تا آخر مرصع به یکی از وزراء نبشته است در عنایت یکی از رعیت.
- f. 72a ۶۹. این رسالت دیگرست جمله مرصع در معنی اعتذار.
- f. 72b ۷۰. این رسالت دیگرست مرصع در معنی غایت.
- f. 73a ۷۱. این منشور قضا، جمله مرصع نویسد.
- f. 74a ۷۲. این منشور عمل، جمله مرصع است.
- f. 74b ۷۳. و من انشائه الی حضرت سنجستان.
- f. 76a ۷۴. این نامه هم به وزیر امیرالمؤمنین نویسد از خداوند عالم ملک اعظم تاج‌الدین ابوالفتح ایل ارسلان - ادام الله دولة و اطال مدته -
- f. 76a ۷۵. این نامه به حضرت عراق نویسد و تعیین «وکیل دری» از جهت مجلس مبارک خوارزمشاه اعظم تاج‌الدین و الدین - قدس الله روحه -
- f. 79a ۷۶. این نامه در تجدید منشور قضا نویسد.
- f. 80b ۷۷. این نامه در منشور امیر آبی بخارا نویسد.
- f. 81b ۷۸. به مجلس سلطان اعظم رکن‌الدین محمود بن محمد بن بغراخان - عظمه الله - نویسد در تعزیت وفات سلطان اعظم سنجر - برد الله مضجعه -.
- f. 83a ۷۹. این نامه به یکی از بزرگان نویسد.
- f. 84b ۸۰. این نامه به یکی از بزرگان نویسد.
- f. 84b ۸۱. این نامه به یکی از بزرگان نویسد.
- f. 85b ۸۲. و ایضاً من انشائه.
- f. 87a ۸۳. این نامه از مجلس خداوند ملک ماضی - قدس الله روحه - نویسد به ملک ماضی خاقان سمرقند علی بن الحسن کرک ساعون - رحمة الله -.
- f. 87b ۸۴. الرقاع الموجزه، رقعہ اولی سلام دوستی نویسد.

- f. 87b ۸۵ این رقعه به بزرگی نویسد.
- f. 88a ۸۶ این رقعه به بزرگی نویسد در شکر.
- f. 88a ۸۷ در شکر.
- f. 88a ۸۸ این رقعه به بزرگی نویسد هم درین معنی.
- f. 88b ۸۹ این رقعه به دوستی نویسد.
- f. 88b ۹۰ به دوستی نویسد جمال‌الدین نام.
- f. 89a ۹۱ به یکی از اکابر نویسد.
- f. 89a ۹۲ به یکی از بزرگان نویسد.
- f. 89a ۹۳ به یکی از فضلاء عصر خود نویسد.
- f. 89b ۹۴ این قصیده در مدح خداوند ملک ماضی - قدس الله روحه - گوید و این قصیده ملمع است.
- f. 90b ۹۵ این قصیده هم در مدح خداوند ملک ماضی، و این قصیده به تدریج [ظ = به دو بحر] توان خواند بحر سریع و بحر رمل است.
- f. 91a ۹۶ این قصیده هم در مدح خداوند ملک ماضی - قدس الله روحه - گوید، در این قصیده صنعت رد العجز علی الصدرست از اول تا آخر.
- f. 91b ۹۷ این قصیده هم در مدح خداوند عالم ملک اعظم تاج‌الدین و الدین - برّد الله مضجعه - گوید.
- f. 92b ۹۸ مثال الاعلی السلطانی الاعظمی المغربی [ظ = المعزی] الاسکندر الثانی سنجر بن ملک‌شاه الی ملک نیم‌روز تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف [العشر الاول من شوال ۵۴۱].
- f. 95a ۹۹ ذکر امثله عالیة - اعلاه الله - عن حضرة غزنه الی حضرة سجستان - اجلهما الله - العنوان من بهرام شاه بن مسعود الی سجستان [ذوالقعدة ۵۴۷].
- f. 97a ۱۰۰ و من انشائه الی تاج‌الدین ملک نیم‌روز.
- f. 98b ۱۰۱ من بهرام شاه بن مسعود الی الامیر الاجل تاج‌الدین ملک نیم‌روز (۲۰ جمادی الثانیة ۵۴۷).
- f. 99b ۱۰۲ فتح‌نامه غزنین الی الامیر الاسفہسالار عماد‌الدین قماچ، امیر خراسان مورّخه ۱۵ محرم سال ۵۴۴.
- f. 103a ۱۰۳ المثال الاعلی السلطانی الاعظمی الخاقانی الخدایگانی - اعلی الله - اجلاله من جهة فتح خوارزم و قتل ابن خوارزمشاه فی المصاف به خط الشیخ العمید الامام الاجل السید مخلص‌الدین مهذب الاسلام ابن [ظ = ابی] الفضل المنشی.
- f. 104a ۱۰۴ الجواب.
- f. 104b ۱۰۵ المثال العالی.
- f. 104b ۱۰۶ المثال العالی.
- f. 105a ۱۰۷ المثال العالی.
- f. 105b ۱۰۸ المثال العالی.
- f. 105b ۱۰۹ مثال عن الدرگاه الاعلی السلطانی الی وزیر دارالخلافه، من انشاء مؤید‌الدین منتجب‌الملک به تاریخ رمضان سال ۵۲۷.
- f. 114a ۱۱۰ به یکی از اکابر نویسد.
- f. 114b ۱۱۱ من انشاء فرید‌الدین عبدالواسع جلی.
- f. 115b ۱۱۲ آخر من انشائه من قضاء بلخ به تاریخ جمادی الاولی ۵۴۷.
- f. 117a ۱۱۳ المثال العالی.
- f. 117b ۱۱۴ المثال العالی.
- f. 118a ۱۱۵ المثال العالی.
- f. 118b ۱۱۶ المثال العالی.



- f. 119a ۱۱۷. المثال العالی.
- f. 119b ۱۱۸. المثال العالی.
- f. 119b ۱۱۹. المثال العالی.
- f. 119b ۱۲۰. المثال العالی.
- f. 120a ۱۲۱. المثال العالی.
- f. 120a ۱۲۲. المثال العالی.
- f. 121a ۱۲۳. المثال العالی.
- f. 121a ۱۲۴. و من انشائه.
- f. 122b ۱۲۵. و من انشائه.
- f. 123b ۱۲۶. و من انشائه قطعه خوارزمشاه گوید (پنج بیت).
- f. 124a ۱۲۷. سوگندنامه اتسز خوارزمشاه پیش سلطان سنجر در ۵۳۵.
- f. 125b ۱۲۸. و من انشائه.
- f. 126a ۱۲۹. و من انشائه.
- f. 126b ۱۳۰. و من انشائه در فتح جند نویسد.
- f. 128 a ۱۳۱. منشور قضاء.
- f. 130a ۱۳۲. منشور استیفاء.
- f. 131a ۱۳۳. و من انشائه فی التعزیه.
- f. 132a ۱۳۴. منشور عمل و عامل ولایت را نویسد.
- f. 133a ۱۳۵. و من انشائه.
- f. 133b ۱۳۶. و من انشائه.
- f. 135b ۱۳۷. و من انشائه.
- f. 136a ۱۳۸. و من انشائه.
- f. 137a ۱۳۹. و من انشائه.
- f. 137b ۱۴۰. و من انشائه.
- f. 138a ۱۴۱. المثال العالی.
- f. 138b ۱۴۲. المثال العالی.
- f. 138b ۱۴۳. المثال العالی.
- f. 139a ۱۴۴. فی العنایة.
- f. 139b ۱۴۵. عن حضرة سلطان سنجر بن ملكشاه الى الملك المؤيد تاج الدنيا و الدين ملك نیمروز.
- f. 141a ۱۴۶. رقعة موجزه.
- f. 141a ۱۴۷. از حضرت سلطان سنجر به امیر اجل فرزند نصیرالدین ملک نیمروز - رحمة الله عليهم -
- f. 142b ۱۴۸. از خوارزمشاه اتسز نوشته است.

در عنوان این ۱۴۸ مراسله که قسمت اول مجموعه حاضر مرکب از آنهاست چنانکه ملاحظه می شود فقط در صدر مراسلات ۱ و ۱۳ و ۲۳ و ۳۴ و ۱۰۳ و ۱۰۹ و ۱۱۱ نام نگارندگان آنها برده شده است و ایشان عبارتند از: منتجب الدین بدیع الکاتب یا مؤیدالدین منتجب الملک که لقب دیگر اوست (مراسلات ۱ و ۱۰۹)، و مخلص الدین ابوالفضل المنشی (مراسلات ۱۳ و ۱۰۳) و شرف الدین [مطلق] (مراسله ۲۳) و نصیرالدین [مطلق] (مراسله ۳۴) و فریدالدین عبدالواسع جبلی (مراسله ۱۱۱) و دنبال غالب این مراسلات که منشیان آنها نام برده شده مراسلات دیگری است که در صدر آنها نوشته شده است «و من انشائه» که حسب القاعده می رساند که آنها هم باید از صاحب همان



مراسله‌ای باشد که قبلاً اسم او برده شده ولی در بعضی موارد چنانکه اشاره خواهیم کرد چنین نیست و به علت اغتشاشی که ظاهر آدر نسخه‌ای که نسخه‌نشین گراد از روی آن استنساخ شده، وجود داشته است نمی‌توان دانست که ترتیب نسخه اصل یعنی نسخه‌ای که جامع این منشآت جهت خود ترتیب داده بوده چه صورت داشته.

با اینکه از قسمت اول مراسلات این مجموعه به شرحی که بیاید جزء اعظم به قلم رشیدالدین وطواط است در صدر هیچ یک از مکاتیب او نام آن منشی برده نشده است. فقط در ابتدای دو قصیده (نمرات ۶۵ و ۶۷) چنین آمده است که: «این قصیده در مدح خداوند خوارزمشاه بهاءالدین - أعز الله نصره و اعلى قدره - نظم کرده‌ایم و جمله مرصع است و غالب ظن آن است که هیچ کس پیش از من چنین ذری مرصع نسفته است» و «این قصیده هم مرصع است و هم موشح در مدح خوارزمشاه اتسز بن محمد گفته‌ام» که عیناً نقل قول قائل است. از این دو قصیده، دومی که مطلع آن چنین است:

ای منور بتو نجوم جلال

وی مقرر بتو رسوم کمال

مسلماً از رشید وطواط است و خود دو بیت آن را در کتاب حدائق السحر (ص ۴-۵ از طبع نگارنده) برای صنعت ترصیع مثال می‌آورد و غالب مصنفین کتب بدیع هم آن را به نام رشید ثبت کرده‌اند و تمام آن در کتاب موشح الاحراز به اسم رشید وطواط ثبت است. همچنین قصیده شماره ۹۶ از رشید است و خود در حدائق السحر (ص ۱۹) دو بیت از آن را در صنعت «رد العجز علی الصدر» به استشهاد می‌آورد. بنابراین جای شبهه نمی‌ماند که این قصاید مصنوع مرصع و موشح و دو بحرین که همه در مدح اتسز خوارزمشاه و پسرش ایل ارسلان است. یعنی قصاید مندرج در ذیل نمرات ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ از رشید وطواط است و چنانکه خواهیم گفت قسمت مهم مراسلات این جزء هم به قلم اوست. پس علاوه بر منشیانی که در این قسمت از مجموعه به اسم آنها تصریح شده و از ایشان مکاتباتی در اینجا باقیست بلاشک از رشیدالدین وطواط هم مقداری آثار منظوم و منثور بجاست.

اینک، ذیلاً به ذکر منشآت هر یک از منشیان مذکور که در این مجموعه هست و اشاره به اهم این مراسلات می‌پردازیم.

منشآت منتجب‌الدین مؤیدالدوله یا مؤیدالدین منتجب‌الملک علی بن احمد کاتب جوینی معروف به اتابک بدیع و مخلص‌الدین ابوالفضل محمد بن عاصم منشی و معین‌الملک حسین بن علی اصم رئیس دیوان انشاء سنجری

از قسمت اول از مجموعه حاضر، یک عده از احکام و مناشیری که از دیوان سلطان سنجر صادر شده به انشاء منتجب‌الدین علی بن احمد اتابک بدیع جوینی است که مجموعه عتبه الکتبه هم به شرحی که گفتیم از منشآت اوست و این اتابک جوینی چنانکه گذشت لاقلاً از حدود سال ۵۲۸ یعنی از ابتدای وزارت خواجه ابوالفتح ناصرالدین طاهر بن فخرالملک در دستگاه سلطان سنجر سمت کتابت داشته و چنانکه از یکی از مراسلات او (مراسله نمره ۱ از این مجموعه که در عتبه الکتبه نیز آمده، ص ۶۰-۶۴ از نسخه عکسی آن) برمی‌آید وقتی نیز عهده‌دار دو شغل دیوان «رسالت» و «اشراف» در دستگاه سنجری بوده است.

از مراسلات این قسمت از مجموعه مکتوب اول بالصراحه به منتجب‌الدین بدیع نسبت داده شده و آن عیناً در عتبه الکتبه نیز آمده و از عنوان آن در این مجموعه نانی چنین مستفاد می‌شود که آن «در تقلید ولایت گرگان» است به سفارت منشی مراسله یعنی منتجب‌الدین از طرف سلطان سنجر پیش مقلد آن ولایت یعنی امیر اسفهلار عضدالدین عماد الاسلام بعد از ضمیمه شدن آن ولایت به ممالک سنجری و منتجب‌الدین در این تاریخ عهده‌دار دو دیوان «انشاء» و «اشراف» در دستگاه سلطانی بوده است و این است قسمتی از آن مراسله:

«...چون تقریر آنچ ازین معنی در ضمیر و خاطرست بقلم و کتابت ممکن نمی‌گشت و بسفارت معتمدی معتبر از مقربان و ثقات و خواص و کفای دیوان حاجت بود اجل عالم اخص منتجب‌الدین مخلص الاسلام مؤیدالدوله نجم المعالی سید الکتاب - ادام الله تمکینه - که منصب و مئاتب او در خدمت دیوان و پیش تخت ما بر خاص و عام پوشیده نیست و شرف دو شغل نازک انشاء و اشراف مملکت کی برسم نایبان او فرمودیم ظاهرست پیش برادر عضدالدین - ادام الله تأسیده - فرمودیم تا سخن منتجب‌الدین بشنود و بر اعزاز

مکتوب هفتم، در «نیابت اشراف در معاملات جرجان» در حق خواجه عمیدالدین؛

و مکتوب هشتم در «استیفاء جرجان» در حق امیر عالم شمس الدین هیچ کدام در عتبه الکتبه نیست و چون در این مجموعه در ابتدای هر دو نوشته شده است: «ومن انشائه» بعید نیست که آنها نیز از منتجب الدین جوینی باشد.

مراسله نهم، «مثال شحنگی امرا و سالاران ترکمانان» است در حق امیر اسپهسالار کبیر مظفر منصور شمس الدوله و الدین اینانج بلکا الغ جاندار بک. این مراسم نیز در عتبه الکتبه هست (ص ۱۵۶-۱۶۰) و از مقایسه این موضع از مجموعه حاضر با متن عتبه الکتبه چنین برمی آید که از این مراسم در مجموعه حاضر پنج سطر از آخر آن افتاده است و ناسخ بدون توجه قسمتی از مراسلات دیگر را به آخر این مکتوب ملحق ساخته و آن از بعد از کلمه «متابع» در سطر اول از ورق ۱۳a شروع می شود، یعنی از لفظ «اشارات» تا آخر مراسم نهم جزء منشور شحنگی امرا و سالاران ترکمانان نیست و از مکتوب مکاتیب دیگری است.

اما قسمتی که در آخر این مکتوب ناسخ بدون توجه آورده و از سطر اول ورق ۱۳a شروع و به سطر سوم ورق ۱۷a ختم می شود ظاهراً سه قسمت ناقص است. از سه مراسم دیگر که اولی به سطر اول از ورق ۱۳a شروع و به سطر آخر ورق ۱۵b ختم می شود و از فرمانی است در واگذاری صدارت سلطان به کسی دیگری که ابتدای آن در سطر آخر ورق ۱۵b است جزء ناقص است از منشور واگذاری تخت سلطنت ترکستان و ماوراءالنهر به پسر ارسلان خان قراخانی و قسمت سوم در فرمان حکومت کسی و این هر سه قسمت چنانکه گفته شد ناقص است. قسمت نهم، یعنی «منشور واگذاری سلطنت ترکستان و ماوراءالنهر به پسر ارسلان خان» که از سطر آخر ورق ۱۵b شروع و به سطر ۷ ورق ۱۶a ختم می گردد فاقد قسمت اول این منشور یعنی قسمت اساسی آن است و آن به قرائن، منشور واگذاری سلطنت ترکستان و ماوراءالنهر بوده است به نام رکن الدین محمود خاقان، خواهرزاده سلطان سنجر پسر ارسلان محمد خان که به سال ۵۲۴ بدست سنجر گرفتار گردید و جانشینی او از طرف سنجر به قلع طمغاج خان ابوالمعالی حسن تگین واگذار شد و بعد از

مقدم او توفّر نماید...»^{۱۳}

مکتوب دوم همان وزارت انشاء است و در ابتدای آن آمده است که: «ایضاً من انشائه» و ظاهر چنین حکم می کند که آن نیز از منتجب الدین بدیع جوینی باشد لیکن آن در مجموعه عتبه الکتبه نیست.

مکتوب سوم فرمان «تدریس مدرسه نظامیه نیشابور» است در حق امام اجل محیی الدین محمد بن یحیی نیشابوری است که به سال ۵۴۸ به دست طایفه غز هلاک شده. این مکتوب در مجموعه عتبه الکتبه است (ص ۱۲-۱۶ از نسخه عکسی آن) و بنابراین در بودن آن به انشاء منتجب الدین شکی باقی نمی ماند.

مکتوب چهارم در واگذاری مقام «قضای نوقان طوس» نیز از منتجب الدین است چه آن نیز در عتبه الکتبه هست (ص ۶۴-۶۶ از عکس آن مجموعه).

همچنین مراسم پنجم که در این مجموعه در صدر آن «در خطابت مرو» نوشته شده در عتبه الکتبه عنوان آن «منشور ریاست اصحاب امام شافعی - رضوان الله علیه» است. این مکتوب که در صفحه ۱۶۵-۱۶۹ از نسخه عکسی عتبه الکتبه نیز مندرج است فرمانی است از جانب سلطان سنجر در حق تاج الاسلام قوام الدین ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور سمعانی مؤلف کتاب الانساب معروف، که به سال ۵۶۲ فوت کرده، در واگذاری ریاست طبقات اصحاب امام شافعی در شهر مرو و نواحی آن به او با شغل خطابت در مسجد جامع آن شهر و تدریس و تذکیر در مدارس و مدرسه نظامیه و تولیت اوقاف و غیرها.

در عتبه الکتبه هم پشت سر اسم سمعانی نام پدر و جد او یعنی محمد بن منصور برده شده و هم در موقع ذکر پدر او تاج الاسلام نام او «محمد» مذکور است در صورتی که در این مجموعه حاضر (در سطور ۱۳ و ۱۵ از ورق ۸b) او را فقط ابوسعید عبدالکریم السمعانی (بدون ذکر نام پدر و جد) و پدرش را فقط تاج الاسلام (بدون نام او محمد) خوانده و ظاهراً این تصرف از جانب کاتب نسخه که خالی از مسامحه نبوده است بعمل آمده.

مکتوب ششم، ایضاً از منتجب الدین جوینی است در «استیفاء مرو» به نام زین الدین ابوالعلاء صاعد بن الحسین المستوفی و آن نیز در عتبه الکتبه (ص ۹۱-۹۴) آمده است.

۱۳. رجوع کنید به ورق ۲۹ از همین مجموعه و ص ۶۱-۶۲ از نسخه عکسی عتبه الکتبه و ص ۱۴۸ از فهرست بارون رزن.

حسن تگین سنجر مقام ارسلان خان را به پسرش رکن‌الدین محمود خواهرزاده خود داد و این فرمان که بدبختانه قسمت اساسی آن از نسخه ساقط است در باب واگذاری همین مقام به رکن‌الدین محمود است و سنجر در آن مکتوب خطاب به مردم ترکستان و ماوراءالنهر می‌گوید: «آن پادشاه‌زاده را که فرزند اعز و پرورده ماست و در حجر دولت و کنف رعایت ما برآمده و به استحقاق ارث پادشاهی بدورسیده، عزیز کرده خدای تعالی دانند و اولوالامر و سایه یزدان شناسند و طاعت او به مطاوعت حق عز و جل مقرون شمرند و قائم مقام ارسلان خان ماضی - رحمه الله - تصور کنند...»

مکتوب دهم، فرمان واگذاری ولایت «فراه» است به نام تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف سنجری ملک نیم‌روز از اعقاب ابوجعفر احمد بن محمد پدر خلف بن احمد مشهور و این ملک تاج‌الدین به سال ۵۵۹ فوت کرده است. این مکتوب در عتبه الکتابه نیست و به همین جهت در نسبت آن به منتجب‌الدین حکم قحطی نمی‌توان کرد اگر چه محتمل است که از او باشد.

مکتوب یازدهم، چنین عنوان دارد: «المثال العالی الحاقالی» که محتمل است: «المثال العالی الخاقانی» یا «المثال العالی الی الخاقان» باشد و آن فرمان واگذاری سلطنت ترکستان و ماوراءالنهر است به عهده «خاقان اعظم عادل مؤید فرزند اعز رکن‌الدین و الدین برهان الاسلام والمسلمین ابوالمظفر طمغاج بغراخان ابراهیم بن سلیمان» بعد از مرگ «ارسلان خان ماضی - تغمده برحمته - که سی سال نایب و گماشته ما [یعنی سنجر قطعاً] بود در بلاد ترکستان و ماوراءالنهر.

این فرمان مورخ است «بشهر الله المبارک رمضان سنه سبع و خمسين و خمسمائة». ظاهراً بلکه به احتمال قریب به یقین این تاریخ صحیح نیست و گویا ناسخ سنه «سبع و عشرين و خمسمائة» را به اشتباه چنین رونویس کرده چون اولاً در تاریخ ۵۵۷ سنجر قریب پنج سال بوده است که وفات یافته بود؛

ثانیاً ابوالمظفر طمغاج بغراخان ابراهیم بن سلیمان که برادر ارسلان محمد خان بن سلیمان است از طرف سنجر بعد از وفات ارسلان خان به سلطنت ترکستان و

ماوراءالنهر انتخاب شد و ارسلان خان که در ۵۲۴ به دست سنجر اسیر شده بود به اختلاف روایات در ۵۲۴ یا ۵۲۵ یا ۵۲۶ فوت کرده و از اینکه در این مراسم ذکر سی سال نیابت و گماشته‌گی ارسلان خان ماضی نسبت به سلطان سلجوقی هست یقین حاصل می‌شود که نامه از جانب سلطان سنجر نوشته شده که در حقیقت ارسلان محمد خان برادر طمغاج بغراخان ابراهیم قریب سی سال از جانب او در ترکستان و ماوراءالنهر این سمت را داشته است.

پس سال ۵۵۷ نمی‌تواند صحیح باشد بخصوص که در این تاریخ، خراسان تحت استیلای مؤید آی آبه سر می‌کرد و مالک تخت و تاج ملوک خانیه یعنی رکن‌الدین محمود خاقان پسر ارسلان محمد خان دومین جانشین طمغاج بغراخان ابراهیم را مؤید آی آبه در حبس انداخته بود و خاقان رکن‌الدین محمود در همین سال در حبس مؤید آی آبه وفات یافت. بنابراین احتمال قوی می‌رود که سنه «سبع و خمسين و خمسمائة» که در آخرین مکتوب آمده است اشتباهی باشد از ناسخ، بجای «سبع و عشرين و خمسمائة» که سال تعیین بغراخان ابراهیم بن سلیمان است از طرف سلطان سنجر به سلطنت ترکستان و ماوراءالنهر. مکتوب دوازدهم، که ابتدای آن در ورق ۲۲۸ است «منشور استیفاء ممالک محروسه» است به نام اجل اوجحد نظام‌الدین کیخسرو بن مجدالدین رضی امیرالمؤمنین و در تاریخ شوال سنه ثلاث و ستین و خمسمائة صادر شده بود.

نگارنده آنچه تفحص کردم ندانستم که این نظام‌الدین کیخسرو بن مجدالدین رضی امیرالمؤمنین ریاست دیوان کدام یک از سلاطین را داشته^{۱۴} علی‌الظاهر در این تاریخ یعنی ۵۶۳ که یازده سال پس از فوت سلطان سنجر است سلطانی که این فرمان از طرف او صادر شده بایستی یکی از سلاجقه عراق باشد و به همین نظر نمی‌توان منشی آن را دانست که کیست.

مکتوب سیزدهم، چنانکه در ابتدای تصریح شده است به انشاء مخلص‌الدین ابوالفضل منشی است از دیوان سلطان سنجر و آن منشور «قضای اسفراین» است. نام این منشی در ابتدای مراسم ۱۰۳ چنانکه بیاید «الشیخ العمید

۱۴. بعد از تحقیق تقریباً مسلم شد که این نظام‌الدین کیخسرو بن مجدالدین، پدر قوام‌الدین مسعود وزیر ملک دینار است که از خاندان جلیل معروف به آل کسری بوده‌اند و افضل‌الدین منشی کرمانی او را در عقد العلی صدر کبیر می‌خوانند.

آثار الوزراء تصریح کرده‌اند که این نامه به انشاء معین الملک والدین حسین بن علی اصم کاتب، از منشیان سنجری است و ذکر این منشی شاعر را عوفی در کتاب دیگر خود یعنی لباب الالباب (ج ۱ ص ۷۷-۷۸) آورده و او را «الصدر الأجل» می‌خواند و از جمله ابیات فارسی که به او نسبت می‌دهد این قطعه است:

سگ در این روزگار بی فرجام

بسر چنین مهتری شرف دارد

در قلم داشتن فلاح نماند

خنک آنرا که چنگ و دف دارد

عمادالدین کاتب چنانکه حضرت استادی آقای قزوینی در حواشی جلد اول لباب الالباب (ص ۳۱۷) اشاره کرده‌اند این دو بیت را که خود به عربی ترجمه کرده به ابوطاهر خاتونی ملقب به «الوزیر الموفق» مستوفی دیوان گوهر خاتون زوجه سلطان محمد بن ملکشاه (۴۹۸-۵۱۱) نسبت می‌دهد و این است ترجمه عربی قطعه فوق که عماد کاتب پرداخته:

لمرتبة الكلب فی عصرنا

علی رتبة نحن فيه شرف

و ما عباد ذو قلم مفلحاً

فإن الفلاح لطبل^{۱۵} و دف^{۱۶}

بنابر این قطعه فارسی فوق به قول عوفی از صدر اجل معین الملک والدین حسین بن علی اصم نویسنده جواب فریادنامه اسرای روم و به گفته عماد کاتب از وزیر ابوطاهر خاتونی است. این اختلاف را بر چه باید حمل کرد؟

به عقیده نگارنده ابوطاهر خاتونی همان معین الملک والدین حسین بن علی است که عوفی او را به اسم شخصی و اسم پدر و لقب دولتی خوانده و عماد کاتب به کنیه و نسبت. و اصلاً مثل این است که عوفی ابوطاهر خاتونی را که از مشاهیر بلغا و منشیان و کُتاب و اصحاب دیوان سلاجقه بوده به این عنوان نمی‌شناخته و عماد کاتب از اسم و رسم پدر و لقب دولتی ابوطاهر خاتونی بی اطلاع بوده است چه در سراسر لباب الالباب عوفی با وجود کمال شهرت ابوطاهر خاتونی ذکر کسی به این عنوان و اسم نیست و در تاریخ سلاجقه عماد کاتب هم نام او و نام پدر و لقب دولتش قید نشده بلکه همه جا ذکر او

الامام الاجل السيد مخلص الدین مهذب الاسلام ابن فضل المنشی ضبط شده و ظاهراً در مورد دوم کاتب «ابی الفضل» را اشتهاً «ابن فضل» استنساخ کرده چه قریب به یقین است که غرض از این شخص که منشی دیوان سلطان سنجر بوده همان کسی است که سمعانی در کتاب الانساب (ورق ۵۴۳a) او را ابوالفضل محمد بن عاصم منشی می‌خواند و «منشی» لقب خاص او بوده که سمعانی هم در ذیل همان کلمه ذکر او را آورده است. این شخص بنابر آنچه سمعانی یادداشت کرده به سال ۵۴۱ یا ۵۴۲ در هرات به درود زندگانی گفته است.

مراسله ۱۰۳، در ورق ۱۰۳a که به قلم همین منشی بوده است چنین شروع می‌شود: «المثال الاعلی السلطانی الاعظمی الخدیگانی - اعلی الله جلاله - من جهة فتح خوارزم و قتل ابن خوارزمشاه فی المصاف به خط شیخ العمید... الخ». بدبختانه از این مراسله مهم فقط عنوان آن در این مجموعه است و سطوری که بعد از عنوان می‌آید ابتدا به این موضوع مربوط نیست و قسمت ناقصی است. از مراسله دیگری که در محل خود از آن گفتگو خواهیم کرد. از همین عنوان مراسله چنین برمی‌آید که سلطان سنجر بعد از شکست خوارزمشاه و قتل پسر او در مصاف به خط ابوالفضل منشی فرمانی صادر کرده بوده است و این مکتوب که متأسفانه از میان رفته راجع بوده است به شکست خوردن اتسز خوارزمشاه از دست سنجر و گردن زدن سلطان پسر اتسز آتلیغ را در محرم سال ۵۳۳ چنانکه شرح آن در تاریخ جهانگشای جوینی مسطور است.^{۱۵} از مقایسه تاریخ این واقعه بین محرم سال ۵۳۳ با سال ۵۴۱ یا ۵۴۲ سال فوت ابوالفضل منشی چنین مستفاد می‌شود که این دبیر لااقل از ابتدای سال ۵۳۳ تا تاریخ فوت در خدمت سلطان سنجر به کتابت و خدمت دیوان انشاء باقی بوده است.

مکتوب چهاردهم، نامه سلطان سنجر است به ملک روم (امپراطور قسطنطنیه) بعد از دیدن فریادنامه‌ای که اسرای روم به این سلطان نوشته بودند و از امپراطور به او شکایت برده. این نامه نیز مثل مکتوب قبل مسلماً از منتجب‌الدین بدیع جوینی نیست چه سدیدالدین محمد عوفی در کتاب جوامع الحکایات و سیف‌الدین عقیلی در

۱۵. رجوع شود به آن کتاب، ج ۲ ص ۵، از طبع لیدن.

۱۶. ظ = «المنج» که معرب جنگ باشد.

۱۷. تاریخ عماد کاتب، ص ۱۰۶، طبع لیدن.



به عنوان موفق ابوطاهر خاتونی آمده است.

از قصایدی که دو نفر از شعرای بزرگ تازی زبان عهد سلاجقه یعنی ابوالمظفر محمد بن احمد ایبوردی (متوفی سال ۵۰۷) و قاضی ابوبکر احمد بن محمد بن حسین آرجانی (متوفی سال ۵۴۴) به عربی در مدح ابوطاهر خاتونی گفته‌اند چنین معلوم می‌شود که این منشی شاعر وزیر، در عصر خود معین الملک موفق الدین ابوطاهر حسین بن علی خاتونی خوانده می‌شده^{۱۸}، که شامل نام و نام پدر و کنیه و دو لقب دولتی و دینی و نسبت اوست و از این جمله چنانکه دیدیم عوفی فقط لقب دولتی و نام و نام پدر و عماد کاتب کنیه و لقب دینی و نسبت او را در کتب خود آورده‌اند. بنابراین ابدالناقصی مابین متن لباب الالباب عوفی و تاریخ سلاجقه عماد در تسمیه این شخص وجود ندارد و بلکه بیان یکی مکمل بیان دیگری است.

بنابراین حدس قریب به یقین نگارنده این است که کسی که عوفی او را «صدر اجل معین الملک حسین بن علی اصم» می‌داند با شخصی که عماد کاتب او را «الوزیر الموفق ابوطاهر خاتونی» می‌خواند یکی است و قطعه فارسی فوق که عوفی او را از معین الملک حسین بن علی اصم و عماد از وزیر موفق ابوطاهر خاتونی می‌شمارد در حقیقت از یک گوینده است و در این جانیز تناقضی مابین گفته آن دو مؤلف نیست به این شکل که عوفی گوینده قطعه را به لقب دولتی و نام و نام جدش یاد کرده و عماد به لقب دینی و کنیه و نسبت. اما نسبت «اصم» که در لباب الالباب و جوامع الحکایات عوفی در دنبال اسم این منشی هست در جای دیگر مذکور نیست و البته به فرض صحّت متن لباب الالباب و جوامع الحکایات این نسبت چیزی نبوده است که معاصرین او (مثلاً شعرای مادح مثل ایبوردی یا آرجانی) ممدوح خود را به آن بخوانند.

این مراسله چهاردهم از مجموعه حاضر یعنی جوابی را که سلطان سنجر به قلم معین الملک حسین بن علی، رئیس دیوان انشاء، خود در جواب استغاثت نامه اسرای روم نوشته حضرت استادی آقای میرزا محمد خان قزوینی از روی متن چهار نسخه از جوامع الحکایات عوفی و یک نسخه از آثار الوزراء عقیلی تصحیح فرموده و آن را با عین فریادنامه اسرای مزبور در حواشی جلد اول لباب الالباب (ص ۳۱۰-۳۱۷) طبع کرده‌اند و از مقایسه آن با آنچه در این

مجموعه هست معلوم می‌شود که از آخر این مکتوب در این مجموعه قریب دو سطر افتاده و آن از بعد از «نکال» است در سطر ۱۵ از ورق ۲۴a و چهار سطر آخر این نامه از نامه دیگری است که باز در نتیجه غفلت ناسخ به آخر مراسله سنجر به امپراطور قسطنطنیه ملحق شده.

اما این دو سطری که از آخر مکتوب سنجر به امپراطور روم در این موضع افتاده ناسخ ندانسته آن را در ورق ۳۱b در آخر مراسله بیست و سوم گنجانده است. و آن از ابتدای سطر ۱۱ است در آن ورق تا عنوان مراسله بیست و چهارم، مکتوب ۱۵، در «تولیت اوقاف جرجان» است ظاهر آیه انشاء منتجب الدین بدیع جوینی و این غیر از مکتوبی است از همو در نیابت دیوان اوقاف جرجان که در عتبة الکتابه (ورق ۱۰۳-۱۰۸) آمده است.

مکتوب ۱۶، از منتجب الدین جوینی است در قضاء عسکر و آن در عتبة الکتابه (ورق ۱۱۴-۱۱۶) مذکور است و از مقایسه این مکتوب با عتبة الکتابه معلوم می‌شود که در نسخه حاضر قریب پنج سطر از آخر این مراسله افتاده است و آن از بعد از لفظ «منقاد» است در سطر ورق ۲۷b تا آخر مراسله.

از این شانزده مراسله که ذکر آنها گذشت چنانکه گفتیم غالب آنها یا از منتجب الدین اتابک بدیع جوینی است یا به حدس می‌توان آنها را به او منتسب داشت. غیر از دو مراسله که یکی از ابوالفضل محمد بن عاصم منشی و دیگری که از معین الملک حسین بن علی اصم (ظاهراً همان ابوطاهر خاتونی معروف) است.

از بقیه مکاتیب این قسمت اول مجموعه، جز یک مکتوب یعنی مکتوب شماره ۱۰۹ مندرج در ورق ۱۰۵b تا ورق ۱۱۴a که صریحاً به منتجب الدین مذکور نسبت داده شده در باب یک عدّه دیگر از مراسلات این قسمت از مجموعه که از دیوان سنجر صدور یافته و منشیان آنها معلوم نیست نمی‌توان گفت که کدام یک از آنها از منتجب الدین است به خصوص که هیچ یک از آنها از یک مطالعه سرسری که نگارنده از عتبة الکتابه می‌کردم در آن کتاب موجود نیست با این حال هیچ بعید نیست که یک عدّه از آنها به قلم این منشی زبردست که سالها ریاست دیوان انشاء سلطان سنجر را داشته نگاشته شده باشد. مراسله ۱۰۹، که ابتدای آن در ورق ۱۰۵b است چنین

۱۸. دیوان ایبوردی، صفحات ۵۶ و ۲۱۷ و دیوان آرجانی، صفحه ۳۰۲.

اینکه مراسله از خود اتابک جوینی و در جزء منشآت اوست، در صحت این عنوان تردید نموده و قصیده شماره ۶۵ (ورق ۶۹b) و اشعار و مکاتیب بعد از آن را نیز احتمالاً از اتابک جوینی شمرده، در صورتی که در بالای آن قصیده چنین مذکور است که: «این قصیده در مدح خداوند خوارزمشاه بهاءالدین - اعز الله نصره و اعلى قدره - نظم کرده ام» در صورتی که نویسنده آن مراسله و گوینده این قصیده هر دو چنانکه خواهیم گفت به احتمال قوی رشید و طواط است نه اتابک بدیع جوینی.

بارتولد در کتاب ترکستان خود (ص ۳۳) حدس زده است که بعضی از مراسلات این مجموعه مخصوصاً آنچه از طرف اتسز خوارزمشاه نوشته شده از رشیدالدین و طواط باشد. این حدس کاملاً مقرون به صحت است و نگارنده این مقدمه، در دیباچه طبع جدید کتاب حدائق السحر (که به سال ۱۳۰۸ هجری شمسی در طهران به طبع رسیده) با آنکه آن وقت دسترسی به این مجموعه نداشتم اجمالاً از مقایسه عنوان بعضی از مراسلات از روی فهرست بارون رزن با رسائل عربی رشید و عنوان قصاید مصنوعی که در این مجموعه هست صورتی از مراسلات این مجموعه را که انشاء آنها به قلم رشید و طواط مظنون به نظر می رسید بدست داده ام.

اینک که مجموعه در دسترس است بار دیگر این موضوع مهم را مورد مطالعه قرار می دهیم و آنچه را می توان در این خصوص و در باب احیای یک قسمت از منشآت فارسی خواجه اجل رشیدالدین و طواط که بدبختانه مجموعه تمام آنها مثل رسائل عربی او در دست نیست، گفت در اینجا یادداشت می کنیم.

در میان مراسلات این مجموعه علاوه بر مراسلات از ۱۷ تا ۲۰ و مراسله ۲۷ (از ورق ۲۷a تا ورق ۲۹b) و از ورق ۳۵a تا ورق ۳۶a که نسبت آنها به خواجه رشید و طواط مظنون است ظاهراً از مکتوب شماره ۳۶ تا مکتوب شماره ۹۸ (به استثنای قسمتی از آخر مکتوب ۶۳ و تمام مکتوب ۶۴ که تفصیل آنها را بعد ذکر خواهیم کرد) تمام مراسلات از رشیدالدین و طواط است (قریب ۴۵ ورق از ورق ۲۳b تا ورق ۹۲b به استثنای اوراق مابین ۶۶a - ۶۹b یعنی قریب به ثلث قسمت اول این مجموعه).

نگارنده یا نگارندگان مراسلات ۲۱ تا ۲۷ و از ۲۸ تا ۳۶ معلوم نیست جز منشی مراسله ۲۳ که به نام شرف الدین و مراسله ۳۴ که نصیرالدین و مراسله ۶۴ که امام خالد مالکی

شروع می شود: «مثال عن الدرگاه الاعلى السلطانی الی وزیر دارالخلافه من انشاء مؤیدالدین منتجب الملک به تاریخ رمضان سنه سبع و عشرين و خمسمائة».

این نامه بسیار مهم تاریخی مراسله سلطان سنجر است به وزیر خلیفه المسترشد بالله (۵۱۲ - ۵۲۹) یعنی به شرف الدین نقیب النقباء علی بن طراد زینبی و آن شامل بسی نکات تاریخی مهم است که نگارنده در طی مقاله علیحده به آنها اشاره کرده و پس از مقایسه آن با سایر متون تواریخی اهمیت خاص این نامه را ظاهر ساخته و در صدد است که آن را در محلی جداگانه منتشر کند.

منشآت خواجه رشیدالدین محمد بن محمد بن

عبدالجلیل و طواط

رئیس دیوان انشاء خوارزمشاهیان

(متوفی به سال ۵۷۳)

از قسمت اول مجموعه حاضر، یعنی قسمتی که جامع آن، آن را «احکام دیوان سلاطین ماضی» خوانده، قسمت عظیمی بلاشبهه به انشاء شاعر بزرگ و منشی و زبردست ذواللسانین خواجه رشیدالدین محمد عمری بلخی معروف به و طواط، وزیر رسائل و رئیس دیوان انشاء و طغرای ابوالمظفر علاءالدوله اتسز بن قطب الدین محمد خوارزمشاه (۵۲۲ - ۵۵۱) و پسرش تاج الدوله ابوالفتح ایل ارسلان (۵۵۱ - ۵۶۸) است که مدتی مدید در دستگاه خوارزمشاهیان در این مقام بوده و بالاخره به سال ۵۷۳ در عهد تکش خوارزمشاه فوت کرده است.

در این مجموعه هیچ جا اشاره ای به این نیست که قسمتی از مراسلات متن به قلم و انشاء خواجه رشیدالدین و طواط باشد، لیکن قرائن و شواهدی که ذیلاً به آنها اشاره می شود ابدأ شککی در انتساب قسمت مهمی از آنها به و طواط باقی نمی گذارد.

بارون رزن در فهرست نفیس خود با اینکه عنوان جمیع مراسلات این مجموعه را بدست داده ابدأ ملتفت این نکته نشده است، بلکه چون او غالب مراسلات مجموعه را از اتابک منتجب الدین جوینی می دانسته در پاره ای موارد هم که عنوان مراسله مصرح است به اینکه مکتوب از منتجب الدین نیست بجای آنکه آنها را از دیگری بدانند در صحت عنوان مراسله شک کرده. مثلاً در عنوان مراسله ۵۷ (ورق ۶۲b) که چنین است: «باجل محترم مکرم منعم منتجب الدین بدیع اتابک - ادام الله فضله - نویسد» به تصور



نامیده شده. قبل از شرح مراسلات منسوب به رشید و طواط و تعداد آنها برای آنکه رشته مطلب قطع نشود مختصری نیز از مضامین این عده مراسله که نگارندگان آنها درست مشخص نیست بحث می کنیم.

مکتوب ۲۱، چنین شروع می شود: «و من انشائه دیوان ابوالمظفر طغرل شاه بن محمد معلوم نیست «من انشائه» عطف به کیست؟ چه مراسله قبل از آن مکتوب ناقص است که ابتدای آن از رشید و طواط است و قسمت آخر آن از مراسله ایست که نگارنده آن را نمی توان معلوم کرد. این مکتوب از دیوان محیی الدین و الدین ابوالمظفر طغرل شاه بن محمد بن ملکشاه سلجوقی که از تاریخ ۵۲۶ تا ۵۲۸ در عراق ولیعهد و دست نشانده عم خود سلطان سنجر بوده صادر شده و آن در تفویض منصب «دادبکی» (امیر دادی) که بنابر متن همین مراسله «ثانی درجه اتابکی» بوده به کسی است، و بنابرین منشی آن علی القاعده بایستی یکی از کتاب عراق که در دستگاه طغرل شاه سمت کتابت داشته باشد.

مکتوب ۲۲، نیز از دیوان همین طغرل شاه است در تفویض منصب طغرابی به کسی دیگر.

مکتوب ۲۳، منشور وزارت کسی است به نام «الصاحب مجدالدین نصر» به انشاء شخصی شرف الدین نام به تاریخ ۵۲۴. نه سلطان یا پادشاهی که این منشور از طرف او نوشته شده نه «صاحب مجدالدین نصر ابی البرکات بن صاحب مؤید امیر المؤمنین» که این منشور به رسم او صدور یافته و نه منشی نامه شرف الدین، هیچ کدام را نمی توان مشخص کرد. ظاهراً منشور از جانب یکی از سلاطین سلجوقی عراق است و این صاحب مجدالدین نصر بن مؤید امیر المؤمنین پدر همان کسی است که مکتوب شماره ۱۲ به سال ۵۶۳ در استیفاء ممالک محروسه به نام او که «نظام الدین کیخسرو بن مجدالدین رضی امیر المؤمنین» نام داشته صادر شده است.

مکتوب ۲۳، چنانکه در ذیل مراسله ۱۴ گفتیم تا آخر ناقص است و ناسخ، قسمتی از آخر مکتوب سلطان سنجر را به امپراطور روم به آخر آن ملحق ساخت و آن از ابتدای سطر دهم است در ورق ۳۱۵ تا آخر این مراسله.

مکتوب ۲۴، مراسله ایست از سلطان معظم عادل (ظاهراً سنجر) به غیاث الدین و الدین یعنی ابوالفتح مسعود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی (نه پدرش سلطان محمد که او نیز غیاث الدین و الدین لقب داشت). این مکتوب را

سنجر به مسعود برادرزاده خود بعد از مراجعت از ری (سال ۵۲۶) و قبل از وفات طغرل شاه ولیعهد خویش (سال ۵۲۸) نوشته و این نامه در استمالت مسعود است و توصیه او در قبول فرمان طغرل شاه و رفع اختلاف با او در باب دهی. منشی این مکتوب معلوم نیست.

مکتوب ۲۵، مراسله سنجر است به ملک تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف سیستانی ملک نیم روز (وفاتش در ۵۵۹) بعد از مراجعت سنجر از عراق و طلبیدن او به خدمت خود در هرات.

مکتوب ۲۶، «المثال العالی السلطانی الاعظمی» عنوان دارد و ظاهراً خطاب به سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه است. درین مکتوب سخن از «اطفاء نایره فتنه سوری» به میان می آید و بریده شدن سر او که در «عهد نزدیک» اتفاق افتاده بوده بنابرین، این مکتوب در حدود سال ۵۴۳ که بهرام شاه غزنوی سر سوری را به عراق، به خدمت سنجر فرستاد بایستی صادر شده باشد، منشی آن معلوم نیست. مراسله ۲۸، نیز ظاهراً از اتابک جوینی است و ما بعد در خصوص آن صحبت خواهیم داشت.

مراسله ۲۹، فرمان سلطان سنجر است در تفویض مقام صدارت خود به کسی که او را «قوام الدین و صدر الاسلام والمسلمین» خوانده، درین فرمان سلطان سنجر از «پیر مبارک و صدر بزرگان نظام الملک» که روزگار جد و پدر او به مکان این وزیر آراسته بود سخن می راند و در نصب وزیر جدید خود می گوید که: «درین معنی به سلاطین اسلاف اقتدا کردیم و رعایت حقوق گذشتگان او را از آنجا که رای صایب ماست اندر وی همین مناهج خیرات و مراشدات دینی و دنیوی تفرس کرده ایم و دانیم که اکنون کهولت رسیده و با همه تجارب آشنا شده... الخ».

ظاهراً این وزیر که از خاندان نظام الملک بوده و در جزء القاب او «قوام» و «صدر» مذکور است خواجه قوام الملک صدرالدین محمد بن خواجه فخرالملک است که از سال ۵۰۰ بعد از پدر خود فخرالملک تا سال ۵۱۱ وزارت سنجر را داشته است و لقب «قوام الملک» را در جزء القاب این وزیر هیچ کس جز امیر الشعرا معزی نیشابوری که از مداحان خاص اوست ذکر نکرده از جمله می گوید:

صاحب عادل قوام الملک صدرالدین که هست

از قوام الدین و فخرالملک شه را یادگار

قبله دولت محمد آفتاب محمدت

آنکه هست از داد او دین محمد پایدار

که این نامه که در مجموعه حاضر، منشی آن را فقط نصیرالدین نامیده، همین نصیرالدین محمود بن ابی تویه، وزیر سلطان باشد؛ مخصوصاً که در این تاریخ به شهادت منتجب‌الدین اتابک بدیع جوینی در مقدمه عتبة الکتبه دیوان انشاء سلطانی هم با همین نصیرالدین محمود بود و منتجب‌الدین در زیر دست او تربیت و ترشیح می‌یافت و هنوز به خدمتی جلیل در دیوان انشاء مرسوم نشده بود. این است عین بیانات منتجب‌الدین در مقدمه عتبة الکتبه که ما آن را از لحاظ اهمیت تاریخی و کمک آن به روشن ساختن بعضی مطالبی که در این مقدمه به آنها اشاره کرده‌ایم عیناً نقل می‌کنیم. منتجب‌الدین می‌گوید:

«... در دیوان انشاء هنوز به خدمتی مرسوم نبودم... تا در شهور سنه اربع و عشرين و خمس مائه کی اتفاق فتح سمرقند افتاد، مرة بعد آخری و خاقان سعید محمد را - انار الله برهانه و اسکنه جنانه - بعد از مقارعات و محاربات به درگاه آوردند از قلعه سمرقند بمحفة کی معلول بود^{۱۹} و به اعزاز و اکرام تمام از مجلس اعلی اختصاص یافت و به حکم فرمان، عزیزاً و مکرمماً بجانب بلخ روان شد و خداوند عالم معزالدنیا و الدین - خلد الله ملکه - ممالک ماوراءالنهر و بلاد ترکستان به ابن عم او خاقان حسن تگین ارزانی داشت^{۲۰}، و او را بر تخت آن پادشاهی نشانند و امیر اجل «عالم بک علی» را به رسالت و سفارت به جانب دارالخلافه فرستاد و نامزد فرمودند تا این بشارت فتح برسانند و به دیوان انشاء اشارت رفت تا رسالتی نویسند مشتمل بر ذکر آنچه رفتست چنانکه عرض را شاید بر رأی انور اشرف امیرالمؤمنین - أعز الله نصره - مرا رغبت افتاد و به تحریر آن رسالت روزی دو از دیوان و درگاه کناره گرفتم و فتح نامه حاوی ذکر هرج در آن سفر رفته بود بنوشتم و چون آن فتح نامه تمام گشت و بر دست مؤید وقت و صاحب مسند وزارت نصیرالدین محمود ابوتویه - رحمة الله علیه - کی درایت رسوم کتابت شعبه از شعب فضایل او

ظاهرأ به رسم آن ایام این وزیر هم قبل از تصدی وزارت قوام‌الدین صدرالاسلام لقب داشته^{۲۱}، و بعد از وصول به این مقام او را «قوام‌الملک صدرالدین» خوانده‌اند.

مراسله ۳۰، فرمان نقابت و ریاست است از طرف سلطان در حق یکی از سادات که خاندان او سالها در خراسان مصدر مشاغل عمده از قبیل نقابت و ریاست و اشراف بودند. مراسله ۳۱، فرمان شحنگی ولایتی است از طرف سلطان به امیر اسپهسالار یمین‌الدین.

مراسله ۳۲، فرمان سلطان است در توصیه و سفارش یکی از ائمه، خطاب به عمال و شحنگان عراق و ماوراءالنهر و خراسان و غزنی.

مراسله ۳۳، «المثال العالی» عنوان دارد و جوابی است به ملک نصره‌الدین نامی.

مراسله ۳۴، جواب «جماعت نامه» ائمه و قضات و معتبران سمرقند است از طرف سلطان سنجر به انشاء نصیرالدین.

از مطالعه این مراسله چنین برمی‌آید که ائمه و قضات و معتبران سمرقند در «جماعت نامه» خود خطاب به سلطان سنجر از خاقان ارسلان محمد خان شوهر خاتون مهد عراق، خواهر سنجر شفاعت کرده بوده‌اند. سنجر ایشان را در این حرکت ملامت می‌کند و کفران نعمت خاقان را نسبت به الطاف سلطانی و سیرت او را با سادات به یاد ایشان می‌آورد و از اجتماع ۷۰,۰۰۰ مرد شمشیر زن از لشکریان خود که در حرکت به طرف سمرقند سخن می‌راند و علت توقف خود را تا این حد بر اثر «کمال دیانت و عدل و عاطفت و شفقت و رأفت و شفاعت خداوند زاده مهد عراق - دامت عصمتها -» می‌گوید.^{۲۲}

از این جمله معلوم می‌شود که این مراسله، جوابیه سنجر به نامه ائمه و قضاة و معتبران سمرقند، اندکی قبل از فتح این شهر که در تاریخ ربیع الاول سال ۵۲۴ اتفاق افتاده صادر شده و در این تاریخ صدارت سلطان سنجر با نصیرالدین ابوالقاسم محمود بن مظفر بن ابی تویه مروزی بود که از ۵۲۱ تا ۵۲۶ در این مقام سر می‌کرده است و او از منشیان بلیغ عهد سنجری است، بنابراین هیچ بعید نیست

۱۹. اکثر پسران و نوادگان خواجه نظام‌الملک به القاب آن وزیر نامی یعنی «قوام‌الدین» و «نظام‌الملک» و «صدرالاسلام» و «خواجه بزرگ» و «سید الوزراء» ملقب بوده‌اند، چنانکه در قصاید معزی دیده می‌شود.

۲۰. رجوع کنید ایضاً به کتاب ترکستان، بارتلد، صفحه ۳۲۱ از ترجمه انگلیسی آن.

۲۱. خاقان ارسلان محمد در آخر عمر قلع شده بود.

۲۲. رجوع کنید به صفحه ۱۶ از همین مقدمه (= مسوده) در همین متن جایی ص ۱۴.

بوز در استیعاب انواع آداب برامثال وزرای متقدم
و متأخر فضل سبق داشت عرض کرده شد در
استحسان آن مبالغت نمود و پیش تخت اعلی
- اعلاه الله - آن را جلوه داد... الخ».

مکتوب ۳۵، فرمان وکیل دری است در حق جمال‌الدین
نامی که در مدت چهل سال از عنفوان شباب در خدمت
دولت سلطان می‌گذرانده. این مکتوب مورخ است به
تاریخ رمضان سال ۵۷۵، نه منشی آن معلوم است و نه
سلطانی که این نامه از جانب او نوشته شده.
اما رسائل منسوب به رشیدالدین و طواط:

چنانکه گفتیم در میان مراسلات از ۱۷ تا ۳۶ مکاتیب ۱۷
و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۷ ظاهراً همگی از خواجه رشیدالدین
و طواط است و این پنج مراسله غیر از ۶۲ مراسله دیگر است
(از شماره ۳۶ تا ۹۸) که بعد در خصوص آنها گفتگو خواهیم
کرد.

مکتوب ۱۷، چنین عنوان دارد: «این نامه به اجل عالم
ابو غانم البسطامی نویسد».

مکتوب ۱۸، خطاب است به یکی از کتبه خراسان که
ریاست دیوان انشاء خاقان سمرقند منصوب شده بوده.

مکتوب ۱۹، خطاب است به امام اجل عالم محترم
بهاء‌الدین ابو محمد خرقی.

این امام بهاء‌الدین ابو محمد خرقی فیلسوف، که
مختصری از شرح حال او را ابوالحسن بیهقی در تئمه
صوان الحکمة و شهرزوری به تبع او در نزهة الارواح
آورده‌اند از حکمای معروف خراسان بوده است که در شهر
مرو اقامت داشته و اتسز خوارزمشاه در سال ۵۳۶ بعد از
استیلای بر خراسان او را نیز با عده دیگر از علمای آن دیار
با خود به خوارزم برد، (ابن الاثیر وقایع سال ۵۳۶) و
رشیدالدین و طواط با او ارتباط و حشر داشته و در حدائق
السحر^{۳۳} یک بار نیز مطلبی از او نقل می‌کند.

رشید در این مراسله برادر خود [نام او نجیب‌الدین عمراً
را به امام محمد خرقی توصیه می‌کند. در صدر مراسله
نسبت این حکیم را ناسخ «خزمی» ضبط کرده و شبهه‌ای
نیست که همان «خرقی» است. چو رشید خود در این

مکتوب در مدح او گوید:

لومی ساسی سدی محمد خرقی^{۲۳}

مقدم امسی و معظم فرقی

دلم ز جور فلک پر خرق شده ست و مرا

تویی ز خلق که درمان درد آن خرقی

مکتوب ۲۰، خطاب است به خواجه امام اجل

شهاب‌الدین ادیب صابر و چنین شروع می‌شود:

هذا شهاب‌الدین صابر الذی

عم الافاضل کلهم احسانه

هو فی فنون الفضل اسبق فارساً

اصحبت رجلاً عنده فرسانه

و النثر منه آیه سحیانه

و النظم منه عائد حسانه

قطرت بمنطقه العلوم کانه

دُر الریبع یقیضها نیسانه

فالمعضلات یفلهن دهاوّه

و المشکلات یحلهن لسانه

العز فرق یمنه (؟) اکلیله^{۲۵}

و العلم طرف ذهته انسانه

اهل الزمان جمیعهم کبعانم

و أخو الفضائل صابر انسانه

در این مراسله رشید به ادیب صابر چنین می‌نویسد:

«... و درین وقت که رایات منصور خداوند ملک

معظم خوارزمشاه به خطه آمویه رسید^{۲۶}

بزرگ‌زاده تاج‌الدین نجیب‌الدین الافاضل علی - آدم

الله تأئیده و عزه - به بارگاه میمون لایزال محفوظاً

بالیمن به خدمت شتافت و سعادت تقبیل انامل

مبارک دریافت و دو قصیده غرابل دو خریده عذرا

یکی از عرایس خاطر پدر و دیگری از نقایس نوادر

پسر عرضه کرد و از مجلس مبارک خداوندی

ملکی معظمی - عظمه الله - آن هر دو قصیده را

شرف استماع فرمودند و حضاران در استفادت

و استحسان مبالغت نمودند...».

این مراسله یک مرتبه در همین موضع در سطر ۱۶ از

۲۳. از طبع نگارنده، ص ۳۰ و ۱۱۳.

۲۴. قرائت و تصحیح این مصراع میسر نشد.

۲۵. همان.

۲۶. ظاهراً در سال ۵۳۶ که اتسز برای استیلای بر خراسان از آمویه می‌گذشت و این دو سال قبل از قتل شهاب‌الدین ادیب صابر است که او را در ۵۳۸ به فرمان اتسز در جیحون غرق کردند.

مکتوب ۳۶ و ۳۷، هر دو خطاب است به مهذب‌الدین تاج‌الاسلام یکی از طرف رشید در جواب نامه مهذب‌الدین دیگر از طرف اتسز خوارزمشاه و این هر دو نامه در ایام استیلای غز نوشته شده و مهذب‌الدین بعد از فرار از جنگ فتنه به خدمت خاقان اعظم [رکن‌الدین محمود] پناه جسته بوده و رشید و اتسز هر دو او را به خدمت خوارزم می‌خواهند تا «در کفایت این مهمات که پیش گرفته می‌شود مشارکت و مساهمت نماید» یعنی در معاونت با اتسز که در حین حرکت به طرف خراسان و دفع فتنه غز بوده معلوم نشد که این مهذب‌الدین تاج‌الاسلام که او را اتسز «تاج‌الدولة و الدین» نیز خوانده که بوده است.

در باب مراسلات از شمار ۳۸ تا ۴۹ و مکتوب نمرة ۷۸ در فصلی علیحده گفتگو خواهیم کرد.

مراسله ۵۰، در سپردن حکومت ولایت نسای خراسان است به یکی از اسفہسالاران و این ظاهراً در ایامی بوده است که اتسز به دفع فتنه غز به خراسان می‌آمده و به انتظار وصول خاقان محمود خان مدتی در فاصله بین شهرستانه و نسا اردو زده بوده (در حدود ذی‌الحجه سال ۵۴۸) و بعد از آنجا به «استوا» یعنی قوچان حالیه حرکت کرده.

مراسله ۵۱، در تجدید عهد قضای خوارزم است در حق قاضی القضاة و نیابت این شغل در حق پسرش، چون خود او در سفر ملازم اتسز خواهد بود.^{۲۸}

مراسله ۵۲، در تقلید خطابت شهری است در حق کسی. مراسله ۵۳، در تفویض و تقلید اوقاف و تدریس مدرسه‌ای از مدارس مرو است.

مراسلات ۵۴ و ۵۵، یکی در تقلید استیفا و دیگری خطاب به یکی از عمال یکی از ولایات است.

مراسله ۵۶، چنین شروع می‌شود: «به برادر خویش نجیب‌الدین عمر نویسد».

از رسائل عربی و طواط صریحاً چنین برمی‌آید که نجیب‌الدین عمر، نام برادر او بوده و طواط در ضمن این مراسلات سه بار نام برادر خود را برده دو بار فقط به اسم و یک بار به اسم و لقب.^{۲۹}

این مراسله نصیحت‌نامه‌ایست از رشید به برادر خود و از بهترین نمونه‌های انشاء آن منشی زبردست است.

ورق ۲۹b قطع می‌شود و بعد از آن قسمتی از مراسله دیگری است در توصیه قاضی القضاة به مردم شهری که ابدأ مربوط به مراسله دوستانه رشید و طواط به ادیب صابر نیست و از مراسله ۲۱ که خطابی است از دیوان طغرل شاه بن محمد سلجوقی به خوبی معلوم می‌شود که مکاتیب ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ که بیستمی نیز ناقص است من غیر ترتیب در این موضع از مجموعه گنجانده شده و مکتوب ۲۰ نیز چنانکه در باب مکتوب ۵۷ خواهیم گفت یعنی قسمتی از مراسله رشید به ادیب صابر که در اینجا باقی است مغشوش است و ظاهراً ناسخ بین دو مکتوب از مکاتیب رشید خطاب به ادیب صابر خلط کرده.

اما دو مراسله ۲۷ و ۲۸، اولی از جانب اتسز خوارزمشاه است به ملک تاج‌الدین نصر بن خلف سیستانی در موقعی که هنوز سنجر در حبس ترکان غز بوده در طلبیدن او به معاونت خود برای دفع فتنه غزان و دومی از سلطان سنجر است خطاب به همین ملک تاج‌الدین اندکی بعد از آنکه از میان غز گریخته بوده (در محرم ۵۵۱) در خواستن او یا فرزندش به خدمت خود در ترمذ.

مراسله اول یعنی شماره ۲۷ به احتمال قوی از رشید و طواط است چه او در این تاریخ در خدمت اتسز به خراسان آمده و جمیع مکاتیب صادره از دیوان اتسز را راجع به این دوره او می‌نوشته ولی منشی مراسله ۲۸ معلوم نیست کیست و نمی‌دانیم که در این تاریخ که سنجر به تازگی از چنگال غز گریخته و به ترمذ آمده بوده است منتجب‌الدین جوینی وزیر رسائل او در خدمت بوده است و این مکتوب را او نوشته یا دیگری.

وقایع این دوره یعنی ایام بین حرکت اتسز خوارزمشاه را از جرجانیه به خراسان در ایام اسیری سلطان سنجر به دست طایفه غز و مرگ سلطان از روی مضمون مراسلاتی که به قلم رشید و طواط در این مجموعه و در رسائل عربی او هست و از روی نامه‌هایی که از جانب سنجر نوشته شده چون از مهمترین وقایع دوره آخری عمر سلطان سنجر است و در تواریخ معتبره ذکری وافی از آن نشده در فصلی علیحده مذکور خواهیم داشت.

اما مکاتیب از شماره ۳۶ تا ۹۷، چنانکه اشاره کردیم ظاهراً به تمامی از رشید‌الدین و طواط است.

۲۷. رسائل عربی و طواط، ص ۴۵ و ۲، جهانگشای جوینی، ص ۱۳ ج ۲.

۲۸. در این نامه رشید از قول اتسز می‌نویسد: «قاضی القضاة را حقی است بر ذمه تخت ما که هرگز فراموش نخواهد شد».

۲۹. رسائل عربی و طواط، ج ۲ صفحات ۳۰ و ۳۷ و ۶۷.



مراسله ۵۷، چنین شروع می‌شود: «اگر خادم مخلص به شکایت ایام فراق و حکایت این نامه به اجل محترم و مکرم منعم منتجب‌الدین بدیع اتابک - ادام الله فضله - نویسد اگر خادم مخلص به شکایت ایام فراق ... الخ».

از ملاحظه ابتدای همین نامه به خوبی معلوم است که ناسخ باز در استنساخ نسخه خود ملتفت اغتشاش عبارت نشده مخصوصاً که این مراسم ابداء خطاب به منتجب‌الدین بدیع اتابک نیست و مثل این است که عبارت «این نامه به اجل محترم و مکرم منعم بدیع اتابک - ادام الله فضله - نویسد» در میان جمله فوق به کلی بیجاست و عنوان مراسله دیگری بوده است که کاتب آن را در این جا داده و از اصل این مراسم که خطاب به ادیب صابر شهاب‌الدین اسمعیل است عنوان آن ساقط شده و شاید هم چیزی از ابتدای آن افتاده باشد چه رشید در این مراسم خطاب به ادیب صابر می‌گوید: «به قدر طاقت قطعه گفته آمد به تازی و قطعه دیگر به پارسی و در یکی لزوم «سین» و در پارسی لزوم «میم» اختیار افتاد چنانکه فرماید و لکن [اظ: این] السهی من البدر الزاهر و الحصى من الدر الفاخر قطعه تازی آنست که در صدر این خدمت است. و قطعه پارسی اینست:

شهاب‌الدین سپهر فضل صابر

فضایل هست ذاتت را به فرمان ... الخ».

(در ۱۴ بیت، که در تمام قوافی لزوم حرف «میم» شده است).

در صدر این نامه احتمالاً اثری از قطعه عربی که رشید می‌گوید در آن لزوم حرف «سین» اختیار کرده است نیست و این قطعه چنانکه در شرح مراسم ۲۰ آورده در ابتدای آن مکتوب که شعر نیز خطاب به ادیب صابر است قرار داده شده. بنابراین درست نمی‌توان دانست که وضع اصلی دو مکتوب ۵۷ و ۲۰ چگونه بوده و از هر کدام چقدر افتاده است.

اما از قطعه فارسی رشید در حق ادیب صابر که در این نامه چهارده بیت است، عوفی در لباب الالباب (ج ۱ ص ۸۶) شش بیت آن را در ضمن ترجمه احوال رشید و طواط آورده و آن شش بیت اول این قصیده چهارده شعری است. نامه‌های ۵۸ تا ۶۱، رقع‌های مختصری است در مطایبه و توصیه و سلام و هیچ کدام خصوصیتی قابل توجه

ندارد، جز مراسله ۵۸ که بسیار لطیف نگارش یافته. نامه ۵۹، خطاب است به خواجه امام اجل برهان‌الدین تاج الاسلام والمسلمین ابوالمحماد محمود بن الصدر الشهدی احمد بن عبدالعزیز کوفی ظاهراً این شخص همان برهان‌الدین ابوسعید بن امام فخرالدین ابی‌ثابت عبدالعزیز ابن عبدالجبار کوفی است که عوفی نام او را در لباب الالباب (ج ۱ ص ۲۲۸) «محمد» نوشته و ظاهراً در این مجموعه کاتب جمله «ابوالمحماد محمود بن» را که شاید در اصل عنوان نامه بجای آن یکی از القاب تعارفی او مذکور بوده به این شکل تحریف کرده است زیرا که مقصود از برهان‌الدین صدر الشهدی بن عبدالعزیز کوفی بلاشبهه همان برهان‌الدین ابوسعید است که در عهد تکش خوارزمشاه قاضی و شیخ الاسلام نیشابور بود و پیش آن پادشاه، معزز و محترم می‌زیست. در موقع استیلای «منگلی بیگ» از غلامان «مؤید آی آبه» بر خراسان و تعدی او نسب به مردم آن سامان تکش از خوارزم به دفع او به خراسان آمد و امام برهان‌الدین مذکور به خدمت او پیوست و چون بین تکش و منگلی صلح برقرار شد و تکش در حدود سال ۵۸۲ به خوارزم برگشت منگلی امام برهان‌الدین را گرفت و کشت و به همین نظر است که کاتب این مجموعه او را «صدر شهید» خوانده است.^{۳۰}

پدر این شخص یعنی امام فخرالدین ابی‌ثابت عبدالعزیز بن عبدالجبار کوفی نیز مفتی و مدرس نیشابور بوده و رشید و طواط مراسم‌ای به عربی به او نوشته است که در رسائل عربی او (ج ۱ ص ۴۲ - ۴۳) مضبوط است.

در این مراسم ظاهراً عبارت «الصدر الشهدی» از جامع مجموعه است نه از رشیدالدین و طواط چه قتل امام برهان‌الدین ابوسعید، چنانکه گفتیم، در حدود سال ۵۸۲ یعنی قریب نه سال بعد از مرگ و طواط اتفاق افتاده بنابراین ممکن نیست که این عبارت از و طواط باشد مگر آنکه بگوئیم که این نامه که از خوارزم به خراسان نوشته شده، از و طواط نیست و از دیگری است.

مراسله ۶۳، خطاب است به خواجه امام خطیب رکن‌الدین ابوفرید اسفرنگی از خوارزم. در آخر این مراسم قسمتی است که ظاهراً از مراسم دیگر است و بعد از «و السلام الله المؤید بنصره» که آخر مراسم ۶۳ است چنین مذکور است: «برین خدمت که اجل

۳۰. رجوع شود به جهانگشای جوبنی، ج ۲، ص ۲۳ - ۲۴، و حواشی لباب الالباب، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۴۸.

مراسله ۷۳، مکتوبی است از ایل ارسلان بن اتسز خطاب به ملک تاج‌الدین پادشاه نیم‌روز در تجدید عهد دوستی که مابین پدر او اتسز و ملک نیم‌روز بوده و ایل ارسلان در این مکتوب می‌گوید:

«... مجلس شریف را معلوم و مقرر و محقق و مصور شده است که حرکت بازپسین خداوند، ملک ماضی - برد الله مضجعه - به جانب خراسان از بهر آن بود تا خداوند عالم سلطان سعید شهید را - انارالله برهانه و افاض علیه غفرانه - خدمتی کند که بدان عذر، تقصیرها که رفته است خواسته گردد. و خود روزگار غدار او را مهلت نداد تا آنچه در ضمیر داشت از قوت به فعل آورد و حق نعمت‌های سلطان بزرگ را - قدس الله روحه - به خدمت‌های بسندیده بگزارد.»

در این جا ایل ارسلان صریحاً به تقصیرهای پدر خود اتسز در پیشگاه سلطان سنجر اقرار می‌کند و حرکت آخری او را برای عذر آن تقصیرها می‌شمارد نه به خیال جهانگیری و استیلای بر خراسان.

این نامه به همین تاریخ وفات سلطان سنجر (۵۵۲) و تاریخ فوت ملک نیم‌روز ۵۵۹ نگاشته شده.

مراسله ۷۴، نامه‌ایست از جانب ایل ارسلان به وزیر امیرالمؤمنین. در این نامه ایل ارسلان وفاداری خود و آباء خویش را نسبت به خاندان آل عباس یادآور می‌شود و از استیلای کفره غز بر خراسان و ماوراءالنهر و تعدی ایشان نسبت به اموال و اعراض مردم سخن می‌راند و می‌گوید که انتظار همگی آنست که سلطان اعظم غیاث‌الدین و الدین یعنی سلطان ابوشجاع محمد بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی که از ۵۴۷ تا ۵۵۴ در عراق سلطنت می‌کرده به طرف خراسان نهضت کند و به دفع فتنه غز قیام نماید.

ایل ارسلان در این نامه چنین می‌نویسد:

«...این دوست دار را در این مدت بسمع می‌رسیده است که آرای مشرفه امامی نبوی را - زاده‌ها الله شرفاً - در حق سلطان اعظم - عظمه الله - تغییری پیدا آمده است و آن الطاف را تکدیری حادث شده [منشاء] این حادثه معلوم نیست اگر منشاء آن حال از جهت سلطان اعظم است این دوست می‌پذیرد و در ضمان

موفق‌الدین - ادام الله تأئیده - نوشته است رای ما را اطلاع شامل افتاد و حقایق و دقائق آنچه نموده بود معلوم گشت... الخ» تا ابتدای مراسله ۶۴.

مراسله ۶۴، که چنین شروع می‌شود: «نسخه کتاب کبیر الامام خالد المالکی الی الاجل موفق‌الدین احمد بن علی اللیثی» ظاهراً جواب همین مراسله‌ایست که قسمتی از آن بی تناسب در آخر مراسله ۶۳ قرار داده شده بنابراین گویا این هر دو هیچ کدام از وطواط نیست. علی العجالة ندانستم که امام خالد مالکی و موفق‌الدین احمد بن علی لیثی چه کسانی بوده‌اند.

شماره ۶۵، قصیده‌ایست از رشید وطواط در مدح «خداوند خوارزمشاه بهاء‌الدین» و جمله مرصع است به مطلع ذیل:

ای در جلال قدر تو گشته چو آسمان

وی در جمال صدر تو گشته چو بوستان

در بیست بیت.

شماره ۶۶، هم قصیده‌ایست در مدح خوارزمشاه اتسز بن محمد که هم مرصع است و هم موشح در ۱۵ بیت به مطلع ذیل:

گفتار تو پرداخته آیات هنر

کردار تو افراخته رایات ظفر

شماره ۶۷، نیز قصیده‌ایست در مدح اتسز بن محمد هم مرصع و هم موشح در ۴۲ بیت به مطلع ذیل:

ای منور بتو نجوم جلال

و ای مقرر بتو رسوم کمال

در حدائق السحر رشید به این قصیده خود اشاره کرده و دو بیت از آن را برای صنعت ترصیع شاهد آورده.^۳ و محمد بن بدر جاجرمی تمام آن را به نام رشید در مجموعه موشن الاحرار ثبت نموده است.

مراسله ۶۸، چنین عنوان دارد: «این رسالت بی‌پارسی از اول تا آخر مرصع بیکی از وزراء نبشته است در عنایت یکی از رعیت.»

مراسله ۶۹، رسالت دیگرست جمله مرصع در معنی اعتذار.

مراسله ۷۰، رسالت دیگر مرصع در معنی عنایت.

مراسله ۷۱، منشور قضاء جمله مرصع.

مراسله ۷۲، منشور عمل جمله مرصع.

۳۱. حدائق السحر، ص ۴-۵، از طبع نگارنده.



می شود که او را به لطایف مناصحت و دقایق مجالست بر طاعت مواقف مقدسه - قدسها الله - که سعادت دین و دنیا بدان منوط است و کرامت آخرت و اولی بدان مربوط است باز دارد تا همان منهج سپرد که آباء و سلاطین ماضی - قدس الله ارواحهم - سپرده اند و همان طریق رود که ایشان ورزیده اند و اگر از زحمت اصحاب اغراض است که نزدیک خدم مواقف مقدسه - قدسها الله - بحال تخلیط و تضریب یافته اند و دست به اختراع اباطیل و افتراء اکاذیب برده بر مجلس رفیع واجب واجب بلکه فریضة فریضة است این حال را تدارک فرموده و ماده تزویر و تلبیس اصحاب اغراض را بریده گردانیدن چه تنغیر چنان پادشاهی که سلطان بن السلطان است از مواقف مقدسه - قدسها الله - به اقاویل ثمره مشتی بی عاقبت، نه کاراست و علی الخصوص درین وقت که عالم در آشفته است و در هر گوشه دولت و ملت را خصمی پیدا گشته ... الخ».

اشاره ایل ارسلان به بروز کدورت بین سلطان غیاث الدین محمود و مقتضی خلیفه، راجع است به حوادث سال ۵۵۱ سال اول خوارزمشاهی ایل ارسلان که در آن بالاخره کدورت مذبور منجر به لشکرکشی سلطان محمود به محاصره بغداد شد و در سال ۵۵۲ چون مقتضی غالب آمده محمود از قصد خود دست برداشته به همدان برگشت. بنابراین این نامه که وطواط آنرا از جانب ایل ارسلان در حدود سال ۵۵۱ به وزیر مقتضی خلیفه نوشته خطاب به عون الدین یحیی بن هبیره است چه در این تاریخ وزارت مقتضی را او داشته و عون الدین ابوالمظفر یحیی بن هبیره که در سال ۵۴۴ به وزارت مقتضی رسیده بود تا آخر خلافت این خلیفه یعنی تا سال ۵۵۵ و پنج سال از خلافت مستنجد در مقام وزارت باقی بود و به سال ۵۶۵ وفات یافت.

متمم این نامه تاریخی بسیار مهم، نامه دیگری است از وطواط از جانب ایل ارسلان به خلیفه مقتضی در شفاعت از سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمود بن محمد و تکرار بسیاری از مضامین این مراسله فارسی خطاب به عون الدین بن هبیره و این مراسله ثانی که به عربی است

در جزء رسائل عربی و طواط چاپ شده است.^{۳۲} مکتوب ۷۵، فرمان ایل ارسلان است در حق امیر اسفهلار عزالدین و تعیین او از جانب خود به، وکیل دری و واسطه خبر بودن در دستگاه سلطان غیاث الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه بین ایل ارسلان و سلطان مذکور.

مکتوب ۷۶، در تجدید فرمان قضاء و مکتوب ۷۷ منشور امیر آبی بخارا است.

در خصوص مراسله ۷۸، بعد بحث خواهیم کرد. مراسلات ۷۹ و ۸۰ و ۸۱، مراسلاتی خصوصی است از رشید وطواط به بعضی از بزرگان و دوستان خود.

مراسله ۸۲، نامه ایست از جانب رشید وطواط خطاب به اسپهبدی از ارکان سلطنت سنجری که بعد از فتنه غز به توسط رشید وطواط به خوارزمشاه اتسز بن محمد پیغامهایی فرستاده و از او در استخلاص خراسان استمداد جسته. رشید در این مراسله نقشه خیالات اتسز را به اطلاع اسپهبد مزبور که ظاهراً غرض از او همان عمادالدین احمد بن جلال الدین ابی بکر قماچ است که بعدها سنجر را از چنگ غز گریزند می رساند.

مراسله ۸۳، از جانب ایل ارسلان است به خاقان سمرقند علی بن الحسن کرک ساعون (یا جلال الدین علی بن الحسین کوک ساغر) مطابق ضبط جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۴) که مقصود از او همان چغری خان جلال الدین علی بن حسن تگین است که در ۵۵۱ به جای طمغاج خان ابراهیم بن محمد برادر خاقان رکن الدین محمود بن محمد بغراخان به تخت سلطنت سمرقند نشسته و در ۵۵۳ ایل ارسلان به سرکوبی او رفته و قبل از ۵۵۹ فوت نموده است.^{۳۳}

مراسلات از شماره ۸۴ الی ۹۴، رقعہ های کوچکی است از رشید خطاب به دوستان و بزرگان عهد خود از جمله رقعہ شماره ۹۱ خطاب است به شخصی که رشید در حق او می گوید:

تاج اسلام اجل مذهب دین

ای به تو روضه کرم تازه

وز فراقت چو حسن اخلاقت

اندوه من گذشته ز اندازه

و این تاج الاسلام مذهب الدین همان کسی است که

۳۲. رجوع شود به مجموعه رسائل عربی، ج ۱، ص ۱۹ - ۲۴ - ۳۳. رجوع کنید به جهانگشای جوینی، ج ۲ ص ۱۴ - ۱۵؛ و ترکستان، بارتلد، ص ۲۲۲ - ۲۲۴.

است بر سلطان و فتح خوارزم به دست سنجر در ۵۳۳ و قتل آتلیغ پسر خوارزمشاه و تسخیر مجدد خوارزم به دست اتسز و لشکرکشی او به بخارا در ۵۳۴. اتسز چند ماه بعد از امضای این سوگندنامه پس از پیش آمد واقعه قطوان در ۵۳۶ عهد خود را شکست و چنانکه می دانیم به خراسان تاخت.

مراسله ۱۲۸، خطاب به ملک تاج الدین پادشاه نیم روز و مراسله ۱۲۹ فقط «و من انشائه» عنوان دارد.

مراسله ۱۳۰، فتح نامه شهر جند است از بلاد ترکستان بدست اتسز خوارزمشاه در تاریخ ۵۴۰.

مراسله ۱۳۱، فرمان قضای خوارزم است از طرف خوارزمشاه در حق قاضی القضاة.

مراسله ۱۳۱، فرمان استیفای کل ممالک است در حدود سال ۵۴۰ و ظاهراً از دیوان سلطان سنجر صادر شده است و از دیوان خوارزم نیست.

مراسله ۱۳۲، در تعزیت و مراسله ۱۳۳ در عمل ولایتی و شماره ۱۳۴ مراسله ای دوستانه است.

شماره ۱۳۵، مراسله دوستانه مفصلی است از رشید و طواط خطاب به خواجه امام شهاب الدین [ظاهراً ادیب صابرا] و حاوی بسی مطالب ادبی مفید است.

مراسلات از شماره ۱۳۶ الی ۱۴۵، همه مراسلات بالنسبه مختصری است در مواضع مختلفه و همه «المثال العالی» عنوان دارد و از دربار خوارزم صادر شده است.

دو مراسله ۱۴۵ و ۱۴۷، از طرف سلطان سنجر است یکی به تاج الدین دیگری به نصیرالدین ملوک نیم روز و مراسله ۱۴۶ رقعہ ایست موجز.

مراسله ۱۴۸، یعنی آخرین مراسله قسمت اول مجموعه حاضر از دیوان اتسز خوارزمشاه صادر شده است و آن مثالی است که اتسز در سال ۵۳۶ موقعی که به خراسان آمده و در صدد تسخیر آن مملکت متعاقب سلطان سنجر از ترکان قراختایی بوده از ظاهر نیشابور صادر کرده و مردم را به طاعت خود خوانده و ایشان را به اجرای خطبه و ضرب سکه و تزیین طراز بنام خود دعوت می نماید.

به دنبال این مراسله بلافاصله فتح نامه خوارزم است «بر دست سلطان اعظم شهنشاه معظم سنجر بن ملکشاه» که بارون رزن در فهرست کردن این مجموعه ملتفت علیحده میان این «فتح نامه» و عدم ارتباط آن با حکم سنجر خطاب به اهل نیشابور نشده و آن راهم دنباله مراسله ۱۴۸ تصور کرده است.

مراسلات شماره ۳۶ و ۳۷ هم به او نوشته شده.

شماره ۹۴، قصیده ایست از رشید در مدح خوارزمشاه. همچنین شماره های ۹۵ و ۹۶، ولی معلوم نشد که غرض از خوارزمشاه اتسز است یا پسر او ایل ارسلان.

شماره ۹۷، نیز قصیده ایست از و طواط در مدح تاج الدین ایل ارسلان خوارزمشاه.

با این شماره مراسلات دیوان خوارزمشاهیان یعنی رسائل فارسی رشید و طواط تمام می شود و بعد از آن مراسلاتی می آید که چنانکه اشاره خواهد شد از دیگران است لیکن از آنجا که ترتیب این مجموعه بسیار مغشوش است از آخر ورق ۱۲۱۵ باز مراسلاتی شروع می شود که از دیوان خوارزم است و اولین آنها که شماره ۱۲۴ باشد مکتوبی است از اتسز خوارزمشاه از خیوشان به سنجر بعد از بیرون آمدن سلطان از میان عُر که قطعاً از رشید و طواط است و ما در فصلی علیحده به آن اشاره خواهیم کرد.

بعد از این مراسله قسمت ناقصی است از مراسله دیگری که رشید به مهذب الدین تاج الاسلام مذکور در فوق می نویسد.

مراسله ۱۲۵، خطاب است به خاقان جلال الدین امان خاقان رکن الدین محمود که بعد از اختیار شدن به مقام سلطان سنجر به جلال الدین ملقب شد از طرف ایل ارسلان. مراسله ۱۲۶ و ۱۲۷، از مهمترین اسناد تاریخی این مجموعه است چه اولی تشکرنامه ایست از طرف اتسز بن محمد خوارزمشاه تا موقعی که سنجر او را بعد از عصیان بخشوده بوده و در آخر آن این قطعه مذکور است:

احوال بنده باز قوامی گرفت نو

اسباب عیش بنده نظامی گرفت نو

بی صیت و نام بوده بعفو خدایگان

صیتی گرفت تازه و نامی گرفت نو

از ساقیان دولت سلطان بر و بحر

بر باده امانی جامی گرفت نو

بخت نفور گشته با قبایل سنجری

نزدیک بنده باز مقامی گرفت نو

اینک ز بهر گستی اعدای دولتش

بنده بدست قهر حسامی گرفت نو

و دومی سوگندنامه اتسز است در پیشگاه سلطان سنجر که در آینده مطیع و فرمانبر او باشد و این سوگندنامه تاریخ نیمه شوال سال ۵۳۵ دارد و این بعد از عصیان اولی اتسز



این فتح نامه را سلطان سنجر بعد از فتح قلعه هزاراسب که در ۵۴۲ اتفاق افتاده^{۳۲}، خطاب به حضرت عراق و به جوانب - اعزه - و فرزندان (یعنی برادرزادگان سنجر) و اولیای دولت در عراق و فارس و خراسان صادر کرده است.

فصل در شرح اجمالی وقایعی

که در فاصله بین شروع استیلای مغولان غز و مرگ سلطان سنجر در خراسان اتفاق افتاد.

(یعنی از محرم سال ۵۴۸ تا ربیع الاول سال ۵۵۲)

سلطان سنجر در محرم سال ۵۴۸ بار اول از ترکان غز شکست خورد و به مرو منهزم شد و غزان در عقب او به مرو تاختند و پس از یک بار قتل و غارت پای تخت، بار دیگر در رجب همان سال با وجود دفاع مردانه مردم بر مرو مستولی گردیدند و امرای سلطانی غالباً گریختند و سلطان به چنگ غز اسیر گردید.

اتسز خوارزمشاه که همواره آرزوی برانداختن دولت سنجری را در سر می یخت و در سال قبل از این واقعه یعنی در ۵۴۷ موفق به توسعه مملکت خود از طرف شمال غربی و شرقی شده و بر بلاد جند و سقناق و منقشلاخ استیلا یافته و دولت خود را از کنار دریای خزر تا بحیره خوارزم بسط داده بود شکست سلطان را از ترکمانان غز موقعی بسیار مناسب برای انجام آرزوی دیرینه خود یافت و از این تاریخ تا موقع مرگ خود که در جمادی الاخره سال ۵۵۱ اتفاق افتاده در خراسان عملیاتی کرده است که تفصیل آنها با وقایع دیگری که در این ایام تا تاریخ مرگ سلطان سنجر حادث شده، در تواریخ معتبره چنانکه باید مضبوط نیست بلکه فقط به رؤس مسائل راجع به این وقایع اشاره شده. از مراسلاتی که در قسمت اول مجموعه حاضر باقیست یک قسمت راجع به حوادث این ایام است و آن مراسلات یعنی شماره های ۲۷ و ۲۸ و از ۳۸ تا ۴۹ و شماره ۸۲ و ۱۲۴ که از دیوان سنجر و اتسز و ایل ارسلان صدور یافته با یک مراسله عربی از رشید و طواط خطاب به صدر الانمه خطیب خوارزم که در مجموعه رسائل عربی در (ج ۲ ص ۶۵) به طبع رسیده مطالب بسیار سودمندی راجع به حوادث این دوره بدست می آید که به شرح مذکور در فوق در تواریخ معتبره مذکور نیفتاده و چون این

اسناد مستقیم همه خود از آن دوره است در پاره ای مواضع اشتباهات مورخین بعد را هم راجع به شرح وقایع آن ایام تصحیح می نماید، به همین نظر، در این فصل کلیات آن سوانح را از روی مراسلات فوق استخراج کرده برای روشن ساختن یک قسمت از تاریخ ایران در اینجا یادداشت می کنیم.

بعد از گرفتاری سلطان سنجر، اتسز به طرف شط آمویه حرکت کرد و برای آنکه در انظار، حرکت او به زشتی تلقی نشود چنان اشتهار داد که به یاری سلطان عزیزت نموده و یا به تعبیر جوینی به عنوان «گزاردن قضای حق ولی نعمت خویش» در حرکت آمده و ایل ارسلان در نامه ای که به ملک تاج الدین پادشاه نیم روز می نویسد (شماره ۷۳) می گوید:

«... مجلس شریف را معلوم و مقرر و محقق و مصور شده است که حرکت باز پسین خداوند ملک ماضی به جانب خراسان از بهر آن بود تا خداوند عالم سلطان سعید شهید را خدمتی کند که بدان عذر تقصیرها که رفته است خواسته گردد و خود روزگار غدار او را مهلت نداد تا آنچه را در ضمیر داشت از قوت بفعل آورد و حق نعمت های سلطان بزرگ را - قدس الله روحه - به خدمت های پسندیده بگذارد».

جوینی می گوید (ص ۱۲ ج ۲):

«... اتسز با تمامت حشم و لشکر بر راه آمویه روان شد و آهسته آهسته می رفت، چون به آمویه رسید خواست که قلعه آن را به لطایف الحیل با دست گیرد کوتوال آن ابا نمود رسولی بسطان سنجر فرستاد و اظهار مطاوعت و اخلاص نمود و التماس قلعه آمویه کرد. سلطان جواب فرستاد که مضایقه نیست اما ابتدا ایل ارسلان را با لشگری بمدد حضرت ما فرستد بعد از آن قلعه آمویه و اضعاف آن ارزانی داریم. چون دو سه نوبت درین سؤال و جواب رسولان از جانبین تردد کردند تا عاقبت اتسز بدین ابا بازگشت و به خوارزم رفت و باز قصد غز وی کرد».

این نوبت نهضت اتسز در خراسان مقارن بوده است با اواخر سال ۵۴۸ و اوایل سال ۵۴۹ چه از مراسله عربی که

۳۲. جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۸ - ۱۰.



اسپهبدان باوندی طبرستان نوشت و ایشان را نیز به یاری خود و خاقان به خراسان خواست، لیکن این دو ملک هیچ کدام با اینکه به اتسز وعده داده بودند به دعوت او ترتیب اثر ندادند. نامه شماره ۲۷، مراسله اتسز است به ملک نیمروز در دعوت او به حرکت به طرف خراسان و خبر از قصد نهضت خود در محرم و مراسلات ۴۴ و ۴۵ هم خطاب به اوست و از آنها برمی آید که تا موقع نجات سنجر از چنگال غز (محرم ۵۵۱) ملک نیمروز هنوز از جای خود نجنبیده بوده و اتسز او را به انجام وعده دعوت می نماید.

مراسله شماره ۴۶، خطاب است به شاه غازی اسپهبد اسپهبدان در موقعی که اتسز به خراسان رسیده بوده و با وجود اینکه «همه آرزوی او آن بوده است که اول بزرگی و صاحب طرفی که تجسم حرکت فرماید» شاه غازی باشد اسپهبد به بهانه گرفتاری داخلی حرکتی نکرده و اتسز از او تمنا می کند که پسر خود شرف الملوک را با فوجی از حشم و طایفه ای از خدم به خراسان بفرستد. اتسز در اوایل سال ۵۵۰ از خوارزم به خراسان حرکت کرد و پس از گذشتن از بیابان شهرستانه در بین نسا و شهرستانه اردو زد و از آنجا ملوک اطراف یعنی تاج الدین ملک نیمروز و اسپهبد اسپهبدان شاه غازی و ملک الجبال ابوعلی حسین بن ابی علی حسین یعنی علاء الدین جهانسوز غوری (۵۴۵-۵۵۶) را به یاری خواند و در انتظار آمدن ایشان و خاقان رکن الدین محمود نشست.

مراسله شماره ۴۷، مراسله ایست که سنجر از شهرستانه به ملک غور، علاء الدین حسین جهانسوز نوشته و اتسز در آن مراسله می گوید که قبلاً امیر نجم الملک قرقق را با نجیب الدین حسن دواتی پیش ملک غور فرستاده و پیغام ها در مصالح کلی بر زبان ایشان داده و از علاء الدین جهانسوز می خواهد که در جواب این ملطفه تعجیل کند و هر قاصد و معتمد که فرستد به جانب نسا و شهرستانه فرستد چه اردوگاه او «چندانکه اتفاق کلمه میان جوانب پیدا آید و لشکرها درهم آمیزد» در آن حدود خواهد بود. اتسز مدتی در انتظار رسیدن ملوک اطراف و خاقان رکن الدین در شهرستانه و نسا ماند. ملوک اطراف هیچ کدام به دعوت او پیش نیامدند و همه را به دفع الوقت گذراندند و خاقان و امرای خراسان هم که از بابت

رشد به خطیب خوارزم نوشته چنین برمی آید که خوارزمشاه در نیمه ذی الحجه سال ۵۴۸ از ریگزار بین بحیره خوارزم و کوه های شمالی خراسان یعنی قسمتی که پیش جغرافیون اسلامی به «مقازه» معروف بوده گذشته و در فاصله بین شهرستانه و نسا یعنی در انتهای جنوبی ریگزار خوارزم و سرحد شمالی خراسان اردو زده بوده در ششم محرم سال ۵۴۹ لشگریان او در «سنقرآباد» از اعمال ولایات دهستان بر جمعی از مخالفین فایق آمده^{۳۵}، بنابراین برگشتن اتسز از حدود خراسان به خوارزم در همان اوایل سال ۵۴۹ اتفاق افتاده.

امرای سنجر می که سلطان را تنها گذاشته و به نیشابور گریخته بودند بعد از اسیر شدن سلطان، ولیعهد سنجر در عراق یعنی سلیمان شاه بن محمد را به نیشابور خواستند و او را در ۱۹ جمادی الاخره سال ۵۴۸ به سلطنت برداشتند و وزارت او را به وزیر سنجر یعنی ناصرالدین طاهر بن فخرالملک بن نظام الملک سپردند. ترکان غز در شوال ۵۴۸ به نیشابور ریختند و سلیمان شاه از عهده ایشان بر نیامد و خواجه ناصرالدین طاهر نیز در این ایام مرد و کار سلیمان شاه سستی گرفت ناچار در صفر ۵۴۹ به عراق برگشت و مردم خواهرزاده سنجر یعنی خاقان رکن الدین محمود پسر ارسلان محمد خان و ملکه مهد عراق را در شوال ۵۴۹ بجای سنجر به سلطنت برداشتند (ابن الاثیر وقایع سال ۵۴۸). پس از آنکه قسمتی از امرا و سپاهیان سنجر خواهرزاده او خاقان رکن الدین محمود را در تاریخ شوال ۵۴۹ به سلطنت برداشتند خاقان به مناسبت دوستی که از سابق با اتسز خوارزمشاه داشت جماعتی از حشم خراسان را به معیت نصره الدین یرغش و امیر اسپهسالار شجاع الدین به خوارزم فرستاد و از اتسز خواهش کرد که برای دفع فتنه غز و یاری او در این راه به خراسان حرکت کند (نامه شماره ۲۷).

اتسز که همواره آرزوی استیلای بر خراسان را داشت این دعوت را پذیرفت و به خاقان وعده داد که در محرم سال آینده یعنی بهار ۵۵۰ از خوارزم به خراسان حرکت نماید ولی قبل از آنکه پا در رکاب نهضت نهاد از خوارزم مراسلاتی به ملک تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف ملک نیمروز و اسپهبد اسپهبدان شاه غازی نصره الدین ابوالفتح رستم بن علی بن شهریار (۵۳۳-۵۵۸) از

۳۵. مجموعه رسائل عربی و طواط، ج ۲ ص ۴۵.



خوارزمشاه مطمئن خاطر نبودند با وجود اینکه، خود او را دعوت کرده بودند اقبالی شایان به رسیدن او نشان ندادند. در اوایل سال ۵۵۱ امیر سپهسالار سابق خراسان یعنی عمادالدین احمد بن جلال الدین ابی بکر قماج که در ترمذ اقامت داشت سلطان را از چنگ غز خلاص بخشید و ترتیب این تدبیر را سنجر خود در مراسله شماره ۲۸ خطاب به ملک نیم روز چنین می نویسد که: امیر سراج الدین خاص قتلغ بک که از بلخ به رسالت پیش امیر عمادالدین به ترمذ رفته بود با او چنین قرار داد که او قریب دو هزار سوار به چهار فرسنگی بلخ بفرستد تا سلطان را که صبح زود به بهانه شکار از بلخ بیرون می آید از حوزه قدرت غزان بر بایند. این است عین عبارت نامه سنجر به ملک نیم روز:

«...اتفاق افتاد که روز چهارشنبه ماه محرم امروز آن معلوم و مذکور نیست از جانب امیر سپهسالاری اجلی کبیری مؤیدی مظفری منصورى عالمی فرزندی عماد الملة و الدین معینی الاسلام و المسلمینی ارسلان تگینی الغ سپهسالار یکی اختیاری امیر خراسان - حماة الله - جوقی اقرب دو هزار سوار از مالیک خاص از آب گذرانید و بچهار فرسنگی بلخ فرستاد و این ترتیب امیر اجل محترم سراج الدین مؤید الاسلام و المسلمین خاص قتلغ بک محمد السهرابی - ادام الله تمکینه - ساخت که به ترمذ رفته بود به رسالت و جانب عماد الملة و الدین امیر خراسان را این حال باز نمود و این معنی تقریر کرد تا از آن جانب طریق بندگی سپرد و آثار حمیت اسلاف خویش را در این خدمت ظاهر گردانند و این حشم را گذرانید و اختیاری بخوبی فرستاد و ما اول بامداد روز چهارشنبه به طالع سعد بر سبیل تماشای شکار از شهر برون خرامیدیم و در یک ساعت از روزبندگان خاص پیوست و نماز پیشین عبیره کردیم و امیر سپهسالار اجل کمال الدین و اجل عالم محترم شهاب الدین در خدمت بودند و چند کس از حواشی و غلامان و کمال الدین و شهاب الدین درین خدمت چنان بسر بردند و این نیکو خدمتی

چنان تمام کردند که محسود و مغبوط همگان گشتند...».

در این نامه سلطان سنجر از ملک نیم روز می خواهد که با حشم خود به ترمذ به خدمت سلطان پیوندد و اگر خود نمی تواند فرزند خویش را بفرستد. و از این نامه چنین برمی آید که سنجر از همه کسانی که در خدمتکاری قدمی راسخ تر داشته و در بندگی و هواخواهی معتقدتر بوده عین همین درخواست را کرده و در ترمذ مقیم شده بوده است تا «جملگی بندگان بخدمت پیونددند و حشم ترکستان و سند و مهم غز کفایت شود».

خبر نجات سنجر از چنگال غز بار اول علاء الدین حسین جهانسوز غوری به اتسز موقعی که اودر حدود شهرستانه و نسا به انتظار خاقان محمود و امرای اطراف اقامت اختیار کرده بود رساند.

نامه شماره ۴۸، جوابی است که اتسز از حدود شهرستانه به نامه ملک غور که مصحوب یمین الدوله ایناق در بشارت خلاص سلطان رسیده بوده داده و در آنجا خوارزمشاه از ملک غور می خواهد که «چون بر مطاوی این ملطفه و قوف افتد چنانکه وعده فرموده است با سپاهی آراسته حرکت فرماید تا به اتفاق ماده این شر و فتنه یعنی استیلای غزان بریده گردانیده شود مجلس شریف را - زاده الله شرفاً - ثناء جمیل و ثواب جزیل حاصل گردد».

چون مؤده نجات سنجر به امرای خراسان رسید ایشان از آمدن اتسز و خواستن او پشیمان شدند چه از خیالاتی که در سر داشت اندیشه داشتند. از جانب خود، فرستاده ای که عزیزالدین طغرای نام داشت^{۳۶} پیش اتسز فرستادند. و با او میثاقی و عهدی بستند و اتسز از آنجا روان شد و به خوبشان استوا (قوچان حالیه) آمد.^{۳۷}

در موقعی که اتسز هنوز در حدود نسا بود یعنی در اوایل سال ۵۵۱ و مقارن اوقاتی که سلطان از چنگ غز نجات یافته سنجر در ضمن نامه هایی که به امرای اطراف در استمداد نوشت یکی را نیز پیش اتسز فرستاد و این بعد از آن بود که اتسز از نجات سلطان چنانکه گفتیم به توسط ملک غور مستحضر شده و نامه تبریگی از حدود نسا به خدمت سلطان فرستاده بود.

۳۶. لقب این شخص مجد الملک است و از رشید و طواط یک مراسله عربی که به او نوشته در جلد اول، ص ۴۴-۴۵ از مجموعه رسائل عربی او باقی است.

۳۷. جهانگشای، ج ۲ ص ۱۳.

پسرش بالشکریان خوارزم به مملکت خود برگشتند. اتسز خوارزمشاه قبل از وفات خود نامه استمالت و تهدیدی به ناصرالدین ابوشجاع طوطی بن اسحاق بن الخضر رئیس قسمتی از حشم عُز که برامیر قماج شوریده و بر خراسان تاخته بود نوشت و او را به طاعت سلطان و طلب عفو از او دعوت نمود و وعده داد که او و خاقان و ملک نیم روز و ملک غور پیش سلطان شفیع او باشند و این نامه که یکی از بهترین نمونه های انشاء سیاسی آن عهد و نگاشته قلم و طوطا است در مجموعه حاضر تحت شماره ۴۹ مضبوط است.

بعد از وفات اتسز ایل ارسلان همچنان در طاعت سنجر ماند و چون سلطان در تاریخ ربیع الاول سال ۵۵۲ وفات یافت و خاقان جلال الدین محمود خواهرزاده او به سلطنت خراسان و جانشینی سنجر برقرار شد ایل ارسلان نامه تعزیتی بر اثر مرگ سنجر به او نوشت (نامه شماره ۷۸) و او را به جلوس به سلطنت تهنیت گفت (نامه شماره ۴۲) و چون در همان اوان مادر خاقان یعنی ملکه خاتون مهد عراق خواهر سنجر نیز وفات کرد ایل ارسلان خاقان را مرگ مادر نیز تعزیت فرستاد و در همان نامه به جلوس به سلطنت ابلاغ تهنیت کرد (نامه شماره ۴۳) و تمام این مراسلات چنانکه گفتیم به قلم خواجه رشیدالدین و طوطا است که بعد از مرگ اتسز مدتی نیز در دیوان ایل ارسلان باقی بود.

مراسلات دیگر قسمت اول این مجموعه

غیر از مراسلاتی که تا اینجا شرح اجمالی مضامین و نام نگارندگان آنها تا حدی که معلوم می شد گذشت در قسمت اول این مجموعه یک عده مراسلات دیگری نیز هست که توجه به مضامین آنها هم خالی از فایده نخواهد بود.

مراسله شماره ۱۱۱، چنین شروع می شود: «من انشاء فریدالدین عبدالواسع جبلی» و آن نامه دوستانه و کوچکی است در هشت نه سطر و بعد از آن فصلی است در شرح معجزه انبیاء و اقسام آن و هیچ معلوم نیست که این قسمت که ابدأ ارتباطی با مراسله ۱۱۱ ندارد، نیز از انشاء عبدالواسع جبلی است یا به قلم دیگری.

نامه شماره ۳۸، تبریک نامه اتسز است به سلطان سنجر از حدود شهر نسا و اتسز در آخر آن می گوید: «بنده از جهت این مهم که خداوند عالم بی منت خلایق کفایت کرد با جمله حشم به خراسان آمده است و به حدود نسا مقام کرده اکنون چون مقصود عالمیان به حصول پیوست و خاطر جهانیان فارغ شد شما بنده را فرمان چیست به خدمت شتابد یا باز گردد یا در خطه خراسان مقیم باشد چندانکه مثال عالی - نغده الله فی الشرق و الغرب - بدو رسد هر فرمانی که صادر گردد بنده امتثال و انقیاد خواهد نمود و در مطاوعت و عبودیت به اقصی غایه الامکان خواهد رسید».

نامه شماره ۳۹، نیز همین مضمون را دارد و در آنجا نیز اتسز می گوید که «بر موجب مثال اعلی اعلاه الله با جمله حشم به حد خراسان رسیده است و هوش و گوش به راه نهاده تا در هر فرمانی که از حضرت زاهره - احضرها الله بالسعدت - صادر گردد در امتثال آن طریق بندگی سپرد تا آثار اخلاص و نتایج اختصاص ظاهر گردد».

نامه سنجر به توسط وثاق باشی نجم الملک لوحی در اواخر ربیع الاول (۵۵۱) یعنی قریب به سه ماه بعد از نجات سلطان در ظاهر خبوشان به اتسز رسید و در این تاریخ اتسز از حدود نسا و شهرستانه به خبوشان آمده و در ماه صفر این سال در آنجا با خاقان رکن الدین محمود^{۳۸} که از نیشابور به آنجا آمده بود ملاقات کرده و در مصاحبت یکدیگر بسر می بردند.

نامه شماره ۴۱، جوابی است که اتسز از ظاهر خبوشان بعد از ملاقات با خاقان رکن الدین محمود در جواب نامه سلطان به ترمذ به خدمت او فرستاده و در آن به موافقت خود با خاقان جلال الدین و امرای دیگر اشاره می کند و از سلطان کسب تکلیف می نماید. نامه شماره ۱۲۴ نیز عیناً در همین زمینه است.

نامه ۴۲، مراسله ایست از اتسز به امیر عمادالدین قماج سپهسالار و امیر خراسان در خصوص رسیدن مژده نجات سلطان به توسط وثاق باشی نجم الملک لوحی و برگرداندن آن فرستاده.

اقامت اتسز در پیش خاقان محمود در استوای خبوشان سه ماه و کسری طول کشید (از صفر تا نهم جمادی الاخره سال ۵۵۱) و قبل از آنکه اتسز به خدمت سنجر پیوندد در شب نهم جمادی الاخره در همانجا مُرد و ایل ارسلان

۳۸. خاقان رکن الدین محمود بعد از آنکه از طرف سپاه خراسان به جانشینی سنجر که در حبس بود اختیار شد به جلال الدین ملقب گردید چنانکه از مقایسه بعضی از مراسلات این مجموعه با یکدیگر واضح می شود.



قاضی حمیدالدین محمودی بلخی صاحب «مقامات حمیدی»

مراسله شماره ۱۱۲ فرمان قضای بلخ است در حق شخصی که به نام و القاب: قاضی القضاة امام اجل افضل حمید ظهیرالدین بهاء الاسلام عماد الائمة فخر الائمة ذوالفضایل ابوبکر^{۳۹} محمد بن عمر بن علی المحمودی به تاریخ سلخ جمادی الاولی سنه ۵۴۷.

از این نامه راجع به این شخص معلومات ذیل مستفاد می گردد:

اولاً این شغل از پدران و اسلاف او بدو رسیده بوده و حق موروث او محسوب می شده، چه گوید: «مکان اسلاف به وی معمور گردد و حق موروث از نصاب استحقاق منجز است: منجز اگر دد و خطاب به امیر عمادالدین قماج سپهسالار خراسان و حکمران بلخ می نویسد: «ادارات که به رسم اوست و آنچه از تحویل پدر بدو رسیده است بروی مقرر دانند و مجری و ممضی دارند» و این صریح است که پدر او نیز در شغل قضای بلخ سر می کرده و اداراتی مرسوم داشته است.

ثانیاً لقب او هم حمیدالدین بوده است و هم ظهیرالدین چه در این فرمان گاهی او را «قاضی القضاة امام حمید ظهیرالدین» و گاهی «قاضی القضاة حمیدالدین محمد» نامیده و نمی توان گفت که یکی از دو لقب حمیدالدین یا ظهیرالدین از القاب تعارفی و از اضافات منشی فرمان است چه در این فرمان از قول سلطان مذکور است که «کافه اعیان و معتبران و مشاهیر ائمه و سادات و اصناف رعایای بلخ و مضافات - ادام الله عزهم - قاضی خویش به فرمان ما ظهیرالدین را دانند». و بعد گوید: «در تنفیذ حکم و فرمان و تمکین و تبجیل قاضی القضاة حمیدالدین محمد - دام تأییده - به اقصی الامکان والوسع رسند» سپس گوید: «و در تحرری رضای ظهیرالدین به مجلس ما تقرّب جویند».

این شخص که در سلخ جمادی الاولی سال ۵۴۷ به فرمان سلطان سنجر به جای پدر قاضی القضاة بلخ شده و ابوبکر محمد بن عمر بن علی محمودی نام داشته و به القاب قاضی حمید و حمیدالدین و ظهیرالدین ملقب بوده هیچ کس دیگر نمی تواند باشد جز قاضی القضاة حمیدالدین ابوبکر محمودی بلخی صاحب مقامات بسیار مشهور به فارسی یعنی «مقامات حمیدی» که آن را به سال

۵۵۱ تألیف کرده و وفاتش به سال ۵۵۹ اتفاق افتاده است.

نام شخصی صاحب «مقامات حمیدی» در هیچ مأخذ معروف مذکور نیست جز در لباب الالباب عوفی (ج ۱ ص ۱۹۸) که او را عمر بن محمود می نامد. ابن الاثیر در حوادث سال ۵۵۹ فقط به ذکر کنیه و نسبت او یعنی ابوبکر محمودی قناعت کرده و حاجی خلیفه در کشف الظنون در ذیل «مقامات» او را قاضی حمیدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود بلخی می خواند و در مدایحی که انوری مکرر از او گفته هیچ جا اسم او برده نشده و فقط این شاعر او را «حمیدالدین» و «قاضی القضاة» و «قاضی القضاة» می خواند. از مقایسه ضبط عوفی با آنچه حاجی خلیفه آورده معلوم می شود که «عمر» که عوفی آن را نام قاضی حمیدالدین مؤلف «مقامات» دانسته در حقیقت نام او نیست بلکه نام پدر اوست و حاجی خلیفه که مثل ابن الاثیر از نام شخصی او اطلاعی نداشته فقط به ذکر کنیه او «ابوبکر» اکتفا کرده و صریح فرمان سلطان سنجر در حق اوست که «عمر» نام پدر اوست و تنها در این فرمان است که نام شخصی او یعنی «محمد» نیز دیده می شود. بنابراین بین ضبط حاجی خلیفه و ابن الاثیر و فرمان سلطان سنجر که البته اصح جمیع منابع است در مورد ما نحن فیه هیچ اختلافی باقی نمی ماند و «محمود» که در عبارت حاجی خلیفه بعد از نام پدر قاضی حمیدالدین یعنی بعد از «عمر» آمده در حقیقت جدّ بلافاصله او نیست بلکه از اجداد دور اوست که خاندان ایشان یعنی خاندان محمودی به او منسوب بوده اند. تنها عوفی شرحی که ذیلاً بیاید دچار اشتباه شده و بین پدر و پسر یعنی قاضی حمیدالدین صاحب مقامات و پدر او عمر بن محمود خلطی عجیب کرده است.

نام پدر قاضی حمیدالدین که قبل از پسر سمت قاضی القضاتی بلخ را داشته، در کتاب الانساب سمعانی در ذیل نسبت «محمودی» و در کتاب الجواهر المصیئه فی طبقات الحنفیه (ج ۱ ص ۳۹۳) آمده است.

مؤلف جواهر المصیئه در حق او گوید: «ابوسعید عمر بن علی بن [الحسین بن] احمد بن محمد بن ابی ذر والد القاضی الحمید، قال السمعانی...» سپس عبارت سمعانی را در کتاب الانساب نقل می کند و آن این است: «ابوسعید عمر بن علی بن الحسین بن احمد بن محمد بن ابی ذر

۳۹. در ابتدای نامه «ابوبکر بن محمد بن عمر بن علی» مذکور است ولی چون در اواخر نامه او «قاضی القضاة حمیدالدین محمد - دام تأییده -» نامیده شده شکی نمی ماند که در مورد اول ناسخ اشتهاً کلمه «ابن» را بعد از ابوبکر افزوده.

المعنى فى مدح المعنى (۹) ورسالة الاستغاثة الى الاخوان الثلاثة ومنية الراجى فى جوهر التاجى... و اشعار او بغایت لطیف است و بحکم آنکه منشآت او شهرتی دارد و مصنفات او بسبب لطافت معروف است در اشعار او زیادت اطنابی نرفت و بیستی چند از نتایج طبع او از جهت زینت کتاب ایراد کرده آمد و این قصیده در مدح رضی الدین شرف الملك ابوالرضا فضل الله گفته: تا از ستیزه مشک بگلنار بر نهاد عشق رخس بهر دل و جان خار بر نهاد... الخ»^{۳۱}

از این عبارت که عوفی گوید: «چند رسایل را وسایل حصول مقاصد خود ساخته است» چنین برمی آید که صاحب این ترجمه برای حصول مقاصد خود چند رساله نوشته و با تقدیم آنها به ارباب دولت و مردم متفقد عصر بخود توسل جسته است و این نکته را توضیحات بعد روش خواهد ساخت. اینک توضیح رسائلی که عوفی به او نسبت می دهد:

(۱) مقامات، به تصریح حاجی خلیفه به سال ۵۵۱ اتمام پذیرفته است.

(۲) وسیلة العفاة الى اكفى الكفاة باز به احتمال قوی مؤلف برای خواجه بزرگ نظام الملك طوسی که به سال ۴۵۸ مقتول شده ترتیب داده بوده است.

(۳) حنین المستجیر الى حضرة المجیر، به نام کیا مجیر الملك والدولة ابوالفتح علی بن حسین اردستانی طغرایی بوده است که در موقعی که کمال الملك محمد بن احمد زوزنی معروف به ادیب مختار از ریاست انشاء و طغرایی ملکشاه افتاد و مقامش نصیب تاج الملك ابوالغنائیم مرزبان بن خسرو فیروز فارسی شد به نیابت این تاج ملک برقرار گردید. (بین سنین ۴۷۷ و ۴۸۰) و در موقع حرکت سنجر به حکومت خراسان از جانب برکیارق یعنی در ۴۹۰ به سمت وزارت او به خراسان حرکت نمود و اندکی بعد فخر الملك بن نظام الملك جای او را در وزارت سنجر گرفت.

(۴) روضة الرضا فی مدح ابی الرضا و قصیده شعری که عوفی از او نقل کرده در مدح کمال الدولة ابوالرضا فضل الله، رئیس دیوان انشاء و طغرایی ملکشاه است. در قسمت اول دوره وزارت خواجه نظام الملك و او در سال

المحمودی الطالقانی سمعت منه ببلخ و كان قد ولى القضاء مدة ببلخ ولد فى شهر رمضان سنة ۴۵۷.

در این صورت دیگر شکى نمی ماند که «عمر بن علی محمودی» پدر قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد که در فرمان سلطان سنجر نام او به همین وضع برده شده و قبل از پسر خود قاضی القضاة بلخ بوده، همین قاضی ابوسعید عمر بن علی بن الحسین بن احمد بن محمد بن ابی ذر المحمودی الطالقانی [ابن البلخی] مذکور در کتاب الانساب و جواهر المصیبه است که سمعانی در بلخ نزد او سماع اخبار کرده و چون تولد او در سال ۴۵۷ اتفاق افتاده بوده و پسرش قاضی حمید در ۵۴۷ به موجب فرمان سنجر جای او را در قضای بلخ گرفته معلوم می شود که او تا حدود همین سنه اخیر در شغل قضای بلخ باقی و بنا بر این سن او قریب به نود رسیده بوده. از طرفی دیگر چون سمعانی در سال ۵۰۶ تولد یافته و در حدود سال ۵۳۸ از بلاد غربی اسلام یعنی بغداد و دمشق به خراسان برگشته،^{۳۲} یعنی در موقعی که سن او به سی دو بالغ می شده، قریب به یقین است که در همین اوقات، کمی بعد در بلخ از ابوسعید عمر بن علی سماع می کرده و این نیز می فهماند که قاضی ابوسعید مذکور بیش از هشتاد سال عمر کرده بوده است.

اما آنچه عوفی در لباب الالباب راجع به قاضی حمیدالدین صاحب مقامات نوشته این است که به اختصار نقل می شود:

«...القاضی الامام حمیدالدین سید القضاة والائمة عمر بن محمودی البلخی، صاحب مقامات و صاحب ذیل کرامات در مسند قضاء چون شریح و ایاس و در نظم و نثر صابی و بونواس... در فقه و اصول و نظر بی نظیر و در دقایق رموز فضلیات ناقد بصیر و چند رسایل را وسایل حصول مقاصد خود ساخته است و هر یک در متانت بمثابته است که آب طراوت سحر برده است و بازار حلاوت غسل را بدست کساد سپرده یکی از آن جمله مقامات است، دیگر وسیلة العفاة الى اكفى الكفاة و دیگر حنین المستجیر الى حضرة المجیر و دیگر روضة الرضا فی مدح ابی الرضا و دیگر قدح

۳۰. رجوع شود به مقدمه انگلیسی الانساب، چاپ مارکلیوت، ص ۲.

۳۱. علامت (۹) از مرحوم اقبال است.

۳۲. لباب الالباب، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۲۰۰.



۴۷۶ چون پسرش سید الرؤساء ابوالمحاسن معین الملک محمد به فرمان ملکشاه کور شد از کار افتاد.

(۵) قدح المعنی فی مدح المعنی، غلط و به کلی بی معنی است و نگارنده بقین دارم که اصل آن چنین بوده است: قدح المعین فی مدح المعین، و غرض از «معین» که این رساله در مدح او بوده است همان معین الملک، سید الرؤساء ابوالمحاسن محمدی پسر کمال الدوله ابوالرضاست که در شوال ۴۷۶ به فرمان ملکشاه کور شد. (۶) مینة الراجی فی جوهر التاجی، لظ: مینة الراج فی جوهر التاج أهم علی القاعده در مدح تاج الملک ابوالغنائیم فارسی است که در فاصله سال ۴۷۷ و ۴۸۰ به ریاست دیوان انشاء و طغرای ملکشاه رسیده و در ۴۸۶ مقتول شده است.

(۷) الاستغاثة الی الاخوان الثلاثة، ظاهراً توسلی بوده است که مؤلف به سه پسر از پسران نظام الملک که در دیوان و امور دولتی که در زیر دست پدر، صاحب مقامی بوده اند جسته بوده است. از مقایسه سنواتی که در فوق بدست داده ایم مخصوصاً از سال ۴۷۶ سال کور شدن سید الرؤساء معین الملک و بر کنار رفتن پدرش کمال الدوله ابوالرضا از دیوان انشاء و طغرا با سال ۵۵۱ که سال تألیف مقامات حمیدی است معلوم می شود که مابین بعضی از تألیفات این مؤلف که عوفی ترجمه او را نقل کرده و تألیف مقامات حمیدی لا اقل ۷۵ سال فاصله است و بسیار بعید می نماید که کسی که در حدود ۴۷۶ به حسن تألیف و سخن گوئی مشهور بود و لا اقل بیست سال داشته و در تاریخ ۵۴۷ یعنی در سنی که کمتر از نود نمی شود از طرف سنجر به مقام قاضی القضاتی بلخ منصوب شود و در حدود ۹۵ سالگی به تألیف مقامات مشهور بپردازد.

ظاهراً عوفی پدر و پسر یعنی قاضی ابوسعید عمر بن محمود را با قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد بن عمر بن محمود که این دو می مؤلف مقامات حمیدی است اشتباه کرده، چنانکه از ذکر اسم «عمر بن محمود» که نام پدر صاحب مقامات است بجای نام قاضی حمیدالدین این حدس تأیید می شود. علی القاعده اگر عوفی کسی دیگر از خاندان بسیار مشهور محمودی را با قاضی حمیدالدین خلط نکرده باشد باید گفت که رسائل فوق (به غیر از مقامات) همگی از پدر قاضی حمیدالدین است که به سال ۴۵۷ تولد یافته و زمان او نیز با عهد رجال عهد ملکشاه که نامشان برده شد درست درمی آید.

چهار مراسله ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ که در بالای آنها نوشته شده است «ذکر امثلة عالیة اعلاه الله عن حضرة غزنه» همه از دیوان سلطان یمین الدوله بهرام شاه ابن مسعود غزنوی (۵۱۱ - ۵۵۲) است و به قلم منشیان دربار غزنه نگاشته شده ولی متأسفانه منشی هیچ یک از این چهار مراسله معلوم نیست و این قسمت از این مجموعه نیز یکی از مهمترین قسمت های آن است. زیرا که حاوی جزئی از اسناد رسمی دیوان سلاطین غزنوی است که بدبختانه چیزی از آن جز دو سه مکتوب که در تاریخ ابوالفضل بیهقی هست بجا نمانده.

نامه شماره ۹۹، از جانب بهرام شاه است به تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف سیستانی ملک نیم روز به تاریخ دهم ذی القعدة سال ۵۴۷ در جواب نامه او. نامه شماره ۱۰۰، نیز از هموست به ملک نمیروز. همچنین نامه شماره ۱۰۱، که تاریخ بیستم جمادی الاخره سال ۵۴۷ دارد.

در این مراسلات بهرام شاه از ملک نیم روز که در رکاب سلطان سنجر و پیش او بسیار مقرب و معزز بوده است تمنا می کند که در پیشگاه سلطان اعظم پدر - خلد الله ملکه - یعنی سنجر «آنچه فرط یگانگی اقتضا کند و به آسایش خلق و تدارک خللها و انتظام احوال عالم پیوند و بجای آرد و اگر در احکام نیک فرزندی تقصیری صورت کرده اند یا کنند و ازین وجه صاحب غرض مجالی جوید چنانکه مقبلان و مخلصان بر خویشتن فریضه شناسند عذر انواع حوادث در مقابل آن مقرر گرداند و شرایط حسن شهادت بجای آرد تا این سعی با سوابق مساعی کریم اضافت افتد و اعتماد بر آن اتحاد متضاعف شود». و این حال متقارن ایامی بوده است که سلطان سنجر از بهرام شاه ظنین شده و یا به ادعای بهرام شاه، صاحب غرضان سلطان را بر او بدگمان کرده بودند.

نامه شماره ۱۰۲، از مهمترین اسناد تاریخی این مجموعه است و آن فتح نامه غزنین است که بدست بهرام شاه موقعی که سلطان سنجر در عراق بوده مسلم شده و بهرام شاه بر اثر این فتح بر سیف الدین سوری بن الحسین غوری ملک غوری غالب آمده و سر او را بریده و به عراق به خدمت سلطان سنجر فرستاده است. این فتح نامه را بهرام شاه در نیمه محرم سال ۵۴۴ از غزنین پیش امیر اسفهلار عمادالدین قماج امیر خراسان فرستاده است. در اواخر سال ۵۴۳ چون استیلای سوری بر غزنه و

سوری در عراق به سنجر رسیده شکی نیست چه در روزی که سنجر در ری بار داده و برادرزاده خود سلطان غیاث‌الدین مسعود را به خدمت خواسته بود رسولان بهرام شاه سر سوری را با هدایا از غزنین به خدمت سنجر آوردند و یکی از شعرا فرید کاتب یا فخرالدین خالد هروی^۱ گفت:

آنها که بخدمت نفاق آوردند

سر جمله عمر خویش طاق آوردند

دور از سر تو سام برسام بمرد

وینک سر سوری بعراق آوردند^۲

قسمت دوم این مجموعه

یعنی قسمتی که عنوان آن در نسخه

«المکاتبات و المراسلات»

ضبط شده است.

قسمت دوم مجموعه حاضر که به ورق ۱۴۶۵ شروع و به آخر نسخه ختم می‌شود و «المکاتبات و المراسلات» عنوان دارد چنانکه سابقاً هم گفتیم به اهمیت قسمت اول نیست چه هیچ یک از مراسلات آن احکام دیوانی و نامه‌های رسمی و دولتی نیست بلکه همه مراسلاتی است شخصی از جماعتی از منشیان عهد حکومت ایلخانان معول بر ایران و اگر آنها هم به قلم خواجه شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان و برادر او علاء‌الدین عظاملک صاحب تاریخ جهانگشای جوینی است.

مراسلات قسمت دوم مجموعه حاضر را بارون رزن مثل قسمت اول نمره نگذاشته و فهرست و عنوان و مضامین آنها را هم در فهرست خود به دست نداده است. این مراسلات غالباً بدون عنوان است و چون اکثر آنها نیز دوستانه و شخصی است و نام نگارنده یا کسانی که مراسلات به ایشان نوشته شده در اغلب موارد معلوم نیست نمی‌توان از آنها استنباط مطالبی تاریخی کرد مگر در پاره‌ای موارد که به نام نگارنده مراسله تصریح شده و یا آنکه قرآینی در دست هست که می‌توان به مدد آنها اهمیت تاریخی بعضی از آن مراسلات را مشخص ساخت.

از مقایسه این قسمت از مجموعه حاضر با قسمت اول

تجاوزات او به حدود خراسان موجب نگرانی سلطان سنجر شده بود و از طرفی دیگر اوضاع عراق بر اثر استبداد جمعی از امرای دریاری سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح مسعود بن محمد برادرزاده سنجر صورتی خوش نداشت سنجر مصمم شد که خود برای اصلاح حال عراق عازم ری شود و به بهرام شاه غزنوی که در این ایام در لاهور بود دستور داد که به دفع فتنه سوری حرکت کند.

بهرام شاه چنانکه خود در این فتح‌نامه خطاب به امیر قماج می‌گوید در غره ذی القعدة (۵۴۳) بر لشکرهای حضرتی و هندوستانی از لاهور به جانب غزنین حرکت کرده و در اواخر ذی الحجه به کابل رسیده و در روز چهارشنبه غره محرم سال ۵۴۴ در منزل طوغا تگین از نواحی کابل با لشکریان سوری روبرو شده و با سه پسر خود سماء‌الدوله و معز‌الدوله و معین‌الدوله در روز پنج‌شنبه دوم محرم بر مخالفین تاخته و فاتح شده است. پنج شش هزار تن از دشمنان را کشته و بیش از دو هزار تن را اسیر گرفته و احمد غوری یکی از سران مخالفین را در معرکه به قتل رسانده و سوری را منهزم ساخته است. سوری به طرف کوهستان غور فرار کرد لیکن بدست رعایا «حاود و گیتوی»^۳ (۹) اسیر شد و او را پیش بهرام شاه آوردند. بهرام شاه در روز پنج‌شنبه نهم محرم سال ۵۴۴ به مرکز ملک و مستقر دولت آمد و بر تخت موروث بنشست و امر داد تا سوری را در غزنه به دار آویختند. بهرام شاه سر او را به خدمت سلطان سنجر به عراق فرستاد و در روز جمعه عاشورای ۵۴۴ امر داد تا در غزنه «خبر اسلام را بشرف خطبه مبارک و القاب همایون شهنشاه اعظم سلطان پدر» یعنی سنجر بیاراستند.

چنانکه ملاحظه می‌شود این فتح‌نامه را بهرام شاه در ۱۵ محرم ۵۴۴ یعنی شش روز بعد از ورود خود به غزنین و به دار آویختن سیف‌الدین سوری پیش امیر قماج به خراسان فرستاده و در آن ذکری از اینکه در باب سر سوری چه خیال دارد نیست. اندکی بعد از این تاریخ بهرام شاه سر سوری را پیش سنجر به عراق فرستاد و چون سنجر در اواخر ماه شعبان این سال به ری رسیده (عماد کاتب، ص ۲۴۴) معلوم می‌شود که این کار مدتی بعد از فتح غزنین به توسط بهرام شاه انجام یافته چه در اینکه سر

[۴۳] علامت (۹) از مرحوم اقبال است.

۴۴. راحة الصدور، ص ۱۷۴ - ۱۷۵.

اختلاف بینی که بین طرز انشاء منشیان عهد مغول با منشیان دوره سلاجقه و خوارزمشاهیان وجود داشته ظاهر می شود و عمده این تفاوت کثرت استعمال امثال و آیات و اشعار عربی و فارسی در منشآت مترسّلین عهد مغول است که نظیر آنها در نوشته های بالنسبه ساده تر منشیان یکی دو قرن پیش تر از ایشان کمتر دیده می شود و از این نوع تمثلات و استشهادات یکی دو فقره که قابل توجه به نظر می رسد یکی استعمال یک بیت پهلوی است در طی مراسله مندرج در ورق ۱۶۸۵ و دیگری استشهاد به دو شعر شیخ سعدی، یکی در ضمن مراسله اول این قسمت در ورق ۱۴۶۵ که در آنجا این مصرع را که: «ای کاشکی بجای تو من بودمی رسول» را نویسنده مراسله در بینی به صورت تضمین آورده است؛ دیگری در نامه مندرج در ورق ۱۴۹۵ که در آنجا نیز این مصراع شیخ را نقل می کند که «همه بر سر زبانند و تو در میان جانی» و این دو فقره استشهاد به شعر شیخ در ایام قریب به عهد او دال بر کمال شهرت آن شاعر است، حتی در همان دوره نزدیک به زمان اوست.^{۲۵}

چون تعداد جمیع مراسلات قسمت دوم این مجموعه به علت خالی بودن اکثر آنها از اهمیت خاصی و معلوم نبودن نویسنده آنها مفید فایده به نظر نیامد در اینجا فقط به ذکر بعضی از مراسلات مهم آن و نمودن جنبه اهمیت هر یک قناعت می کنیم.

۱ و ۲) دو مکتوب خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان، به پسر خود خواجه شرف الدین هارون مندرج در ورق ۱۵۸۵ و ۱۵۸۵، یکی از تبریز ظاهراً بعد از قتل مجد الملک یزدی که به تاریخ هشتم جمادی الاولی سال ۶۸۱ هجری در آن نامه می گوید: «این حرفها از خطه تبریزی نویسم، آن مفسد کذاب را سخن پرسیدند و زبان جانش از قفابیرون کشیدند اما آن بدبخت را آموخته بودند و به دینار و درم چشم او بردوخته و دوزخ را از جهت او افروخته، اکنون به معاودت به جانب بغداد فرمان شد و مخدوم مبالغت می فرماید و من به هزار فرسنگ از بغداد دورم و اگر فضل باری یاری دهد، بدین مراد برسم

ان شاء الله». در این تاریخ خواجه شرف الدین هارون پسر صاحب دیوان حکومت بلاد موصل و اربیل و دیاربکر را داشت و در این شغل در اوایل سال ۶۸۱ از طرف سلطان احمد تگودار برقرار شده بود.

مراسله دیگر صاحب دیوان به پسر خود خواجه هارون از کنار آب گراز گرجستان به تاریخ غره شعبان (ظاهراً سال ۶۸۱) نوشته شده بعد از آنکه خواجه حساب پنج ساله خود را تصفیه اظ: تسویه کرده و عازم بغداد بوده است. در این مراسله خواجه مخصوصاً در انشاء ترسّلات نصایح بسیار سودمندی به فرزند خود می دهد و در آن می گوید: «این فن را که اجداد کرامش را ملکه بود نیک ورزد خاصه در بلاد روم که این شیوه را خریدار و معتقد باشند».

۳) فرمان خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین صاحب دیوان حکمران اصفهان و مضافات خطاب به امراء و بزرگان حوزه حکمرانی خود به تاریخ اواخر جمادی الاخره سال ۶۸۳ (یعنی قریب یک ماه قبل از قتل صاحب دیوان که در چهارم شعبان همان سال اتفاق افتاد) راجع به عفو ارغون و گذشتن او از سر تقصیر خاندان جوینی و اطمینان دادن به ایشان.

بعد از آنکه سلطان احمد تگودار در شب پنجشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۶۸۳ کشته شد و ارغون در هفتم جمادی الاخری از همان سال به مقام ایلخانی برقرار گردید خواجه شمس الدین صاحب دیوان که در شورای انتخاب او حضور نداشت چون بر جان خود بیمناک بود و در اصفهان پیش پسر خود خواجه بهاء الدین محمد می زیست خواست که راه شیراز و هرموز و هند پیش گیرد و از امور دیوانی کناره جوید لیکن چون می دانست که پس از حرکت او ارغون ریشه خاندان و متعلقان او را برخواهد افکند مصمم شد که به همراهی اتابک یوسف شاه لر، داماد خود و ملک امام الدین قزوینی که ارغون ایشان را به استمالت و دعوت خواجه فرستاده بود به خدمت ایلخان جدید بشتابد، شاید به این وسیله از شر سطوت او خود و خاندان خویش را رهایی بخشد. در ساوه یکی از امرای ارغون یعنی امیر جمال الدین، با یرلیغی از جانب ارغون به

۲۵. یادداشت علامه قزوینی در حاشیه مسوده:

«و نیز این دو بیت شیخ:

بقلم راست نباید صفت مشتاقی

نشود دفتر درد دل مجروح تمام

سادتی احراق القلب من الاشواق

لو اضافوا صحف الدهر الى الاوراق

در متداه مراسله مسطور در ورق ۱۵۰۵ که گویا از شمس الدین جوینی باشد ولی فعلاً چون آن مجموعه حاضر نیست حکمی بینی در این خصوص نمی توانم بکنم. م. ق. (محمد قزوینی).

پروانه خواجه رسیده و به او بشارت داد که ایلخان از سر جرایم او گذشته است و خواجه را به شمول عنایت خود امیدوار ساخته.

خدمت خواجه رسیده و به او بشارت داد که ایلخان از سر جرایم او گذشته است و خواجه را به شمول عنایت خود امیدوار ساخته.

فرمان خواجه بهاءالدین محمد که در ورق ۱۷۰a از این مجموعه مندرج است، بعد از وصول یرلیغ ارغون بر دست امیر جمال الدین به تاریخ اواخر جمادی الاخره سال ۶۸۳ صادر شده یعنی قریب ده پانزده روز قبل از آنکه پدر او خواجه شمس الدین به خدمت ارغون بیبوند چه

فرمان خواجه بهاءالدین محمد که در ورق ۱۷۰a از این مجموعه مندرج است، بعد از وصول یرلیغ ارغون بر دست امیر جمال الدین به تاریخ اواخر جمادی الاخره سال ۶۸۳ صادر شده یعنی قریب ده پانزده روز قبل از آنکه پدر او خواجه شمس الدین به خدمت ارغون بیبوند چه خواجه ارغون را در دهم رجب این سال ملاقات کرد اگر چه ارغون، خواجه را مورد نوازش قرار داد لیکن چیزی طول نکشید که بر اثر سعایت بعضی از امراء او را در چهاردهم شعبان ۶۸۳ در نزدیکی اهر آذربایجان کشت و خاندان او را برانداخت.^{۲۶}

۱۳) فرمان خواجه شمس الدین صاحب دیوان در تعیین رسم «اداره» به نام زاویه شیخ همام الدین در تبریز، (ورق ۲۰۷a).
۱۴) مثال صاحب دیوان در تفویض دو مدرسه از مدارس نخجوان به شهاب الدین، قاضی مرند (ورق ۲۰۷b).

۴) بشارت افتتاح راه مکه از طرف اباخان و شمس الدین جوینی صاحب دیوان و عظاملک به تاریخ غره رمضان سال ۶۶۸ ورق (۱۷۱a - ۱۷۲a).

این مجموعه به خطابی از طرف خواجه شمس الدین صاحب دیوان به عدول تبریز و نصیحت ایشان در رعایت ملکات اخلاقی ختم می شود این خطاب در ورق ۲۱۰a شروع و به آخر ورق ۲۱۰b انتها می یابد و این ورق اخیر آخر مجموعه حاضر است.

۵) خطاب خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان به دوستان خود در باب بخشودن اباقا او را موقعی که در بهار سال ۶۶۷ مجد الملک یزدی به دستیاری امیر تغا و خواجه صدرالدین خالدی زنجانی از او پیش ایلخان سعایت کرده بودند (ورق ۱۷۲a).

از ورق ۲۱۱a تا ورق ۲۱۶a کاتبین نسخه یک عده ابیات متفرقی را که بیشتر آنها به کار مترسکین در انشاء مکاتیب می خورده است پشت سر هم یادداشت کرده اند و ظاهر این ابیات، مخصوصاً قسمت مندرج در ورق آخر الحاقی است و ارتباطی با مجموعه اصلی مکاتبات و مراسلات ندارد، با این حال قسمت اول آن یعنی قسمتی که در ورق ۲۱۱a تا ۲۱۵a مندرج است به خط همان کاتب تمام مجموعه است.

در ابتدای این مراسله صاحب دیوان این بیت را آورده:
امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن

این بود آنچه نگارنده این سطور به عجله تمام در باب این مجموعه توانست فراهم آورد. چون مجموعه حاضر با وجود سقطهای عدیده که در ضمن این مقدمه به اکثر آنها اشاره رفته و تحریفات و اغلاط کتابتی به علت منحصر بفرد بودن و اهمیت اسناد تاریخی آن از جمله آثار ذی قیمتی است که از گذشتگان برای ما به یادگار مانده، امید است که فضلی ایران آن را به دقت بیشتر مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند و در روشن ساختن بسیاری از نکات تاریخی که این مجموعه کمک مهمی به آن تواند کرد اهمیت و ارزش آن را ظاهرتر سازند.

کاندر دل و جان من جز دوست نمی گنجد
و پس از شرح شفقت ایلخان در حق خود گوید:
تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم

عباس اقبال

مهرماه ۱۳۱۴ هجری شمسی

مطابق ۲۳ سپتامبر - ۲۲ اکتوبر ۱۹۳۵م.

رسم جان بخشیدن از خاقان اعظم ابقا
۷۶) دو مراسله از علاءالدین عظاملک جوینی خطاب به خواجه وجیه الدین فریومدی زنگی نسیب خراسان، (ورق ۱۸۳b و ۱۹۴a).

خواجه وجیه الدین زنگی فریومدی مستوفی و وزیر و صاحب دیوان خراسان و از پروردگان دولت خواجه شمس الدین جوینی بود و به کفایت و کاردانی و شعر دوستی اشتهاری تمام داشت و او نیز بعد از برافتادن خاندان جوینی به تضریب ساعیان به فرمان ارغون به قتل رسید.

۸ و ۱۰) یک مکتوب از عظاملک خطاب به معین الدین پروانه حکمران بلاد روم (ورق ۱۹۳b) و دو مکتوب از

۲۶. این مکتوب مورخه اواخر جمادی الاخره سنه ۶۸۳ است (ورق ۱۷۰b) که ویکتور رزن در حاشیه ص ۱۵۸ از فهرست خود به غلط سنه ۵۸۳ خوانده است. (یادداشت علامه قزوینی در حاشیه مسوده)



اصلاها بابت و فرعها فی السما عبادت ازان کشیده باشد اکنون
 بزرگانی که بوقت عرض منصب عدالت تحمل ان امامت را منقبیل شده اند
 اگر چه خواهند که از عقلا عدول ند از علوم جهول باشند بیخ
 انصاف در خزان مکتسبات خلاق و ملکات خود بکشانند و نقد
 خزینه را و محک صراف عقل و نقاد شرع رسد و اینج از غش و غل در آن
 که امیخته بند در نوبه مصارت بگذارند و با عیار عدالت اند
 نابا و ولت استخفا و اهلک و کذلک حملنا کرامه وسطا
 لکونوا شهدا علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا حاصل
 کرده آخر الامر در سبک خواهر لسان صدق و الاخرین منتظم سوزند
 ان سنا الله تع و لو انهم فعلوا ما نوعظون به لکان خیرا لهم و انسد
 تنبیتا و اذا لا یتناهم من لدنا اجر اعظیما و اکثر بر خلاف روند و
 هوا و هوس را نافذ کمر دارند اینجا امروزان حکم بایسا و بر لغ
 و زحر و مالش بلع مخاطب و معاتب فردا انجا که جانی بالنسب و السهد
 و قضی بیهیم بالحق بعداب و عقاب مواخذ و مطالب و مغلوب شوند
 و یسعم اللذین ظلموا ای متقلبین قبلون الاله

سوره سوره اولی و لقا انما انزلنا و انزلنا و انزلنا و انزلنا و انزلنا

سوره الکافران و الکافران و الکافران

لنبن گراد، برگ b 210، مجموعه منشئات و فرامین، به خط محمد بن صدرالدین خوارزمی، قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری.